



---

# کتاب الکترونیکی موضوعی

---

Ebook- [www.x-shobhe.com](http://www.x-shobhe.com)



مجموعه پرسش ، پاسخ های متفرقه

کتاب دوازدهم



### فهرست مطالب

- سوال ۱: می‌گویند امام زمان (عج) که بیایند، دستی بر سر انسان‌ها می‌کشد و عقل‌ها کامل می‌شود، آیا این تبعیض و ظلم به مردمان عصر غیبت نمی‌باشد؟ ..... ۳
- سوال ۲: شیطان کیست یا چیست؟ آیا می‌توانیم اسم افکار انحرافی خود را نیز شیطان بگذاریم؟ ..... ۴
- سوال ۳: قالیباف «توسعه و پیشرفت» را مقدم و عامل عدالت می‌داند و جلیلی برعکس! به نظر شما کدام نظریه صحیح است؟ ..... ۵
- سوال ۴: «قَانِ اجْتَمَعُوا عَلٰی رَجُلٍ وَ سَمَّوْهُ اِمَامًا...» چرا حضرت علی (ع) در نامه شش می‌فرماید: اگر مردم اجتماع کردند و امامی بر خود برگزیدند، خدا به آن راضی است، مگر خودشان امام من عندالله نبودند؟! ..... ۷
- سوال ۵: اهواز: آیا در طبیعت چیزهایی وجود دارند که شانس بیاورند؟ یا چیزهایی مثل مهره‌ی مار و ... صحیح است یا باطل؟ ..... ۹
- سوال ۶: آیا مقتضای ذاتی عقد ازدواج تولید مثل است و اگر زن و شوهری نخواهند بچه‌دار شوند، مرتکب گناه شده‌اند؟ (یعنی آیا بچه‌دار شدن واجب است؟) ..... ۱۰
- سوال ۷: آیا اهل حدیث، احادیث را بی‌چون و چرا می‌پذیرفتند و چرا؟ لطفاً با ذکر منابع ..... ۱۱
- سوال ۸: ساده و جامع بگویند که چرا مقام و منزلت پیامبران و ائمه (ع) از ما بالاتر است، مگر آنها برای خدا چه کرده‌اند؟ ..... ۱۲
- سوال ۹: در مورد استخاره توضیح دهید. در مورد سه دختری که برای ازدواج در نظر داشتیم، استخاره کردم و بد آمد، برای چهارمی خوب آمد، دوباره شک کردم و استخاره کردم بد آمد ...؟ ..... ۱۴
- سوال ۱۰: سؤال من در مورد فال‌گیرهاست. بعضی واقعاً درست می‌گویند! تا چقدر حقیقت دارد؟ (+دو حکایت جالب) ..... ۱۵
- سوال ۱۱: همه می‌دانیم که در کار خدا نقص و خللی نیست، به همه یک جور خوبی و بدی را الهام کرده است، پس چرا بیشتر انسان‌ها کافر و ناسپاسند. .... ۱۷
- سوال ۱۲: با یک پسر از طریق سایت همسریابی آشنا شدم، با هم چت می‌کنیم تا اگر به تفاهم رسیدیم ازدواج کنیم. پسر اصرار دارد مرا ببیند ولی من می‌ترسم. آیا اشکال دارد؟ اسلام چه می‌گوید؟ ..... ۱۹
- سوال ۱۳: از کجا بفهمیم که یک مسلمان، مؤمن و شیعه واقعی هستیم و ایمانمان قلبی است یا نه؟ ..... ۲۰
- سوال ۱۴: آیا دعای آدم گناهکار نیز برای ظهور مؤثر است؟ اصلاً چگونه باید دعا کرد؟ مثلاً صلوات بفرستیم مؤثر است؟ ..... ۲۱
- سوال ۱۵: چگونه بفهمیم که نماز، روزه و سایر عبادات ما برای خداست و مقبول است یا خیر؟ ..... ۲۲
- سوال ۱۶: نسبت جمعیت شیعه به جمعیت مردمان کره زمین شاید هفتاد به یک باشد و همه نیز خود را محق می‌دانند. آیا ساده لوحانه نیست که ما خود را منتخب خدا بدانیم. .... ۲۳

- سوال ۱۷: چرا یکی سعید می شود و یکی شقی، یکی به سمت تقوا می رود و یکی به سمت معصیت؟ مگر هر دو انسان و دارای یک شرایط نیستند؟..... ۲۴
- سوال ۱۸: اگر فقر بیاید، ایمان می رود. در مسائل اقتصادی به این اصل تأکید می کنند، آیا این سخن درست است؟..... ۳۶
- سوال ۱۹: زنی را می شناسم که مدعی ارتباط با امام زمان (عج) است و هواداران بسیاری هم دارد ...، با استدلال به آیات و روایات بگویند که ادعای این خانم درست است یا خیر؟..... ۳۷
- سوال ۲۰: چرا خداوند شهوات و اعمال حرام را برای انسان زینت داده است، اما عبادت را زینت نداده است (مگر برای خواص)، لذا مردم بیشتر به سوی معصیت می روند؟..... ۳۹
- سوال ۲۱: فکر می کنم که احساساتی چون: کینه، حرص، کبر و مخصوصاً حسد دست خود آدم نیست، چه راه کاری دارد که از این خصیصه های درونی که رنج می دهد خلاص شوم. .... ۳۱
- سوال ۲۲: مستندات تاریخی تصریح دارد که حضرت علی (ع) در شب نوزدهم، افطار منزل دخترش بود و این مراسم شب قدر را نداشتند؟ پاسخ چیست؟..... ۳۲
- سوال ۲۳: برخی از دوستانی که ایمان شان ضعیف است و یا ترک نماز و واجبات دارند، بهانه می آورند که چرا در کشورهای اروپایی و امریکا که ایمانی ندارند، انسانیت و رعایت حقوق بیشتر است؟ لطفاً جهت پاسخ به آنان کمک نمایید..... ۳۴
- سوال ۲۴: اگر در انجام یک عمل خیر یک میزان صواب معینی باشد، به هنگام خیر کردن آن برای دیگران، آیا آن حد معین بین همگان تقسیم می شود، یا همه به طور کامل کسب فیض می کنند؟..... ۳۶
- سوال ۲۵: چرا ازدواج [چه دائم و چه موقت] اینقدر سخت شده است؟ نه خواستگاری و نه دختر مناسبی؟ جوان ها خیلی در فشار هستند. آیا اسلام دین راحتی نیست؟..... ۳۷
- سوال ۲۶: نظام وظیفه در زمان رضا شاه وضع شد و آیاتی چون بهیانی نیز مخالف بودند. اما چرا در جمهوری اسلامی هنوز برقرار است و در کجای اسلام چنین اجازه ای داده شده است؟..... ۳۹
- سوال ۲۷: دلم برای خودم تنگ شده است، قبل از ازدواج ایمانم قوی تر بود، الان حتی نمازم یک در میان شده است، نیاز به تقویت معنوی دارم..... ۴۰
- سوال ۲۸: نمی دانم چرا این قدر از مرگ می ترسم و واهمه دارم؛ چه کنم؟..... ۴۲
- سوال ۲۹: یاران امام زمان (عج) چند دسته هستند. حال آیا امکان دارد فرد گناه کاری مثل من که ایشان را دوست دارم نیز سرباز حضرت شوم؟..... ۴۴
- سوال ۳۰: آیا شرّ (شرور) نسبی است یا مطلق؟..... ۴۶

**سوال ۱:** می‌گویند امام زمان (عج) که بیایند، دستی بر سر انسان‌ها می‌کشد و عقل‌ها کامل می‌شود، آیا این تبعیض و ظلم به مردمان عصر غیبت نمی‌باشد؟ (الهیات/داراب) (۷ خرداد ۱۳۹۳)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

اعتقاد به مهدویت، امام زمان (عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف) و تحقق وعده‌های الهی برای ظهور و سپس حکومت ایشان، پس از اعتقاد به پیامبر اکرم (صلوات‌الله‌علیه‌وآله)، اسلام، قرآن و ولایت مطرح می‌گردد و این اعتقادات نیز پس از اعتقاد و ایمان به الله جلّ جلاله مطرح است، حال آیا کسی که خداور است، می‌تواند فرض یا حتی گمان کند که از خداوند علیم و حکیم «ظلم» صادر می‌گردد؟!

**الف -** اگر به سؤالات و شبهات مطروحه در اطراف و حتی مندرجات این پایگاه دقت کنید، مشاهده خواهید نمود که اخیراً پایان بسیاری از آنها به «احتمال ظلم» از ناحیه‌ی خداوند متعال ختم می‌گردد! یعنی پرسیده نمی‌شود که این مسئله چگونه است؟ بلکه سؤال می‌شود آیا این ظلم نیست؟! و این خود نکته‌ی قابل توجهی است، چرا که با شیوع این ادبیات در مورد خداوند سبحان، دیگر پاسخ مهم نیست، و هدف انحراف اذهان در مورد عادی‌سازی افترای ظلم به خداوند متعال محقق شده است. و حال آن که ظالم، حتماً جاهل و نیازمند است و حق‌تعالی منزّه (سبحان) از این نیستی‌ها، کاستی‌ها و نقص‌ها می‌باشد.

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» (یونس، ۴۴)

ترجمه: خدا به هیچ وجه به مردم ستم نمی‌کند لیکن مردم خود بر خویشتن ستم می‌کنند.

بدیهی است که این گونه اتهامات به خداوند متعال افترای کذب است و افترازندگان خودشان ظالم هستند: «فَمَنْ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (آل عمران، ۹۴)

ترجمه: پس کسانی که بعد از این (اتمام حجت عقلی و شناخت خدا) بر خدا دروغ ببنند، خودشان ظالم هستند.

**ب -** دست کشیدن امام زمان (عج) بر عقل مردم، حرکت و فعلی مادی نیست که تصور کنیم مردم را به صف می‌کنند و سپس روی سر آنها دستی می‌کشند و به صورت معجزه یا جادو همه عاقل می‌شوند! عقل که مادی نیست تا دستی مادی بر سر آنها کشیده شود، لذا فرمود: بر عقول مردم دست می‌کشد، نه بر سر آنها. پس این دست، دست ولایت و امامت است.

**ج -** عقل، همیشه کامل است، عقل همیشه دارای عصمت است و از این رو بیان شده که «پیامبر درونی» شماسست؛ اما این عقل همچون گنجینه‌ی گرانبها در زیر خروارها خاک، زیر زنگارهای قطور نفس مدفون و بالتبع محجوب می‌گردد، لذا کار انبیا و اولیای الهی این است که با یادآوردی (تذکار) انسان را متوجه برخورداری‌اش از این سرمایه‌ی کلان الهی بنمایند و با «تزکیه»، پرده‌ها و حجاب‌ها را کنار زده و زنگارها را بزایند و با شریعت (بایدها و نبایدها) مانع از سلطه‌ی نفس بر سایر قوای بشری، از جمله عقل و فطرت گردند. چنانچه امیرالمؤمنین امام علی (علیه‌السلام) می‌فرمایند:

«... قَبِعَتْ فِيهِمْ رُسُلَهُ وَ وَاثَرَ إِلَيْهِمْ أُنْبِيَاءَهُ لَيْسَتْ أَدْوَاهُهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ، وَ يُذَكِّرُوهُمْ مَنْسِيَّ نِعْمَتِهِ، وَ يَحْتَجُّوْا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِيغِ، وَ يُثِيرُوْا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ وَ يُرْوَهُمْ آيَاتِ الْمَقْدَرَةِ» (نهج البلاغه، خطبه‌ی اول)

ترجمه: ... پس پیامبران را به میانشان فرستاد. پیامبران بسیاری از پی یکدیگر بیامدند تا از مردم بخواهند که آن عهد را که خلقتشان بر آن سرشته شده است (فطرت)، به جای آرند و نعمت او را که از یاد برده‌اند، به یاد آورند و از آنان حجت گیرند که رسالت حق به آنان رسیده است و خرده‌اشان را که (در پرده‌ی غفلت، مستور گشته) دفن شده است برانگیزد. و نشانه‌های قدرت‌ش را به آنان نشان دهند.

**د -** پس مشاهده می‌کنیم که بیرون کشیدن عقل‌های دفن شده، اختصاصی به آن حضرت (عج) ندارد که دیگران از آن محروم مانده باشند، بلکه کار همه‌ی انبیا و اولیای الهی این است. منتهی مهم است که چه کسی «ولایت الهی» را بپذیرد تا عقل و فطرتش نجات یافته و تحت ولایت طواغیت درونی و برونی محبوس و مدفون نگردد. اگر امروز و در همین عصر غیبت نیز کسی اهل ولایت باشد، عقل و فطرتش آزاد می‌گردد.

هم عقل و فطرت اکنون هست و هم امام زمان (عج) و حجت الهی. منتهی مردم یا روی به قدرت‌های زر و زور و تزویر نموده‌اند و یا مقهور آنان گشته‌اند و در زمان ظهور و حکومت الهی، از آنان روی برتافته و متوجه حجت خدا می‌شوند، پس عقل‌ها و قلب‌هایشان آزاد می‌گردد. چنانچه امروزه شاهدیم با اندک توجهی به خدا و روی برگرداندن از طواغیت و اندک نظری به اسلام، بیداری اسلامی آغاز شده است و بیداری و بصیرت از عقل است.

**سوال ۲: شیطان کیست یا چیست؟ آیا می‌توانیم اسم افکار انحرافی خود را نیز شیطان بگذاریم؟**

(۱۱ خرداد ۱۳۹۲)

**پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:**

شیطان اسم عام است که به هر منحرف و منحرف‌کننده‌ای می‌تواند اطلاق گردد.

برخی ریشه‌ی کلمه‌ی شیطان را از «شَطَنَ» به معنای بُعد و دوری خوانده‌اند. پس هر دورشونده از فرمان خدا و بالتبع رحمت خدا، شیطان می‌شود و شخص ابلیس نیز به خاطر دور شدن از اطاعت و عبادت الهی و بالتبع رحمت الهی «شیطان» خوانده شد.

برخی دیگر واژه‌ی شیطان را از «شیط» خوانده‌اند به معنای سوختن، سوخته شده و سوزاندن. پس هر فعل یا فاعلی که سبب سوختن و سوزاندن گردد، شیطان لقب می‌گیرد. اعمال سوئی که اعمال خوب را حبط کرده و می‌سوزاند - افکاری که تا وقتی فکر است ذهن و درون را می‌سوزاند و وقتی به عرصه‌ی فعل و ظهور رسید، خود و دیگران را می‌سوزاند و نیز هر آنچه که موجبات سوزاندن و سوختن در آخرت را (به عنوان نتیجه) فراهم می‌آورد، شیطان است و ابلیس نیز به همین دلیل شیطان لقب گرفت.

البته هر دو ریشه‌های «شطن» و «شیط» به معنای پلید، خبیث، پست و موجودی سرکش، متمرّد و نافرمان نیز به کار گرفته می‌شوند.

**الف -** پس ابلیس نام یک موجود خاص از گروه جنیان می‌باشد:

«وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا» (الكهف، ۵۰)

ترجمه: و [یاد کن] هنگامی را که به فرشتگان گفتیم آدم را سجده کنید پس [همه] جز ابلیس سجده کردند که از [گروه] جن بود و از فرمان پروردگارش سرپیچید آیا [با این حال] او و نسلش را به جای من دوستان خود می‌گیرید و حال آن که آنها دشمن شمایند و چه بد جانشینانی برای ستمگرانند.

ملائکه از نور، آدمیان از خاک و جنیان از آتش خلق شده‌اند و فرض متکبرانه‌ی ابلیس این بود که آتش از خاک برتر است و توجه نمود آنچه موجب برتری است، اطاعت الله جل جلاله می‌باشد:

«قَالَ مَا مَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ تَرَابٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ» (الأعراف، ۱۲)

ترجمه: چه چیز تو را بازداشت از این که سجده کنی، آنگاه که امر (به سجده) کردم؟ گفت من از او بهترم [زیرا] مرا از آتشی آفریدی و او را از گل آفریدی.

اما ابلیس که به خاطر عبادتش به مدارجی از ملکوت راه یافته بود، به خاطر تکبر و نافرمانی‌اش از آن مقام دور شد و سابقه‌ی خود را سوزاند و لایق آتش شد، لذا شیطان لقب گرفت.

**ب -** اما بیان شد که «شیطان» یک اسم عام است که به هر دورشده، یا به هر منحرف و منحرف‌کننده‌ای اطلاق می‌گردد. لذا شاهدیم که در قرآن کریم واژه‌ی شیطان هفتاد مورد به صورت فرد و هجده مورد به صورت جمع (شیاطین) به کار گرفته شده است، تا بدانیم این لقب، اسم خاص نیست و به یک موجود خاص دلالت ندارد. لذا در قرآن حتی به شیاطین انس و جنّ متذکر می‌گردد تا بفهمیم که گاهی انسان‌ها خودشان شیطان هستند:

«وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شِيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرَفَ الْقَوْلِ عَرُورًا وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ» (الأنعام، ۱۱۲)

ترجمه: و بدین گونه برای هر پیامبری دشمنی از شیطان‌های انس و جن برگماشتیم بعضی از آنها به بعضی برای فریب [بیکدیگر] سخنان آراسته القا می‌کنند و اگر پروردگار تو می‌خواست چنین نمی‌کردند پس آنان را با آنچه به دروغ می‌سازند واگذار.

**ج -** از این رو هر ذهنیت، فکر، تصور، خیال، عزم، اراده، تصمیم، گفتار، رفتار، باور و عملی که موجب دوری از اطاعت و بندگی خدا و هبوط از ظل رحمت الهی گردد - مانع رشد به سوی کمال انسانی و قرب الهی گردد - سبب آزار و اذیت و ظلم به خود و دیگران گردد - اسباب انحطاط را فراهم نماید - زمینه‌ی سقوط فرد و جامعه به مراتب پایین و در نهایت اسفل السافلین را مساعد نماید... و در نتیجه سوزاندن و سوختن انسان و کمالاتش را سبب گردد، از شیطان و شیطانی است. لذا حضرت امام خمینی<sup>(ع)</sup> فرمود: «امریکا شیطان بزرگ است»، یعنی بزرگ‌ترین منحرف و منحرف‌کننده، سوخته و سوزاننده و دورشده و دورکننده از رحمت الهی و موذی‌زمان است.

**سوال ۳: قالیباف «توسعه و پیشرفت» را مقدم و عامل عدالت می‌داند و جلیلی برعکس! به نظر شما کدام نظریه صحیح است؟ (علوم سیاسی/تهران) (۱۳ خرداد ۱۳۹۲)**

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

توسعه، پیشرفت و عدالت، یک نظریه‌ی شعاری و تبلیغاتی نمی‌باشد و به صورت یقین‌چگونگی تعریف یا مقدم و مؤخر دانستن آنها در نحوه‌ی عملکرد یک رئیس‌جمهور، شهردار یا هر مسئول قانون‌گذاری و اجرایی دیگری، تأثیر مستقیم دارد و در صورت خطای نظریه، می‌تواند عواقب سوپی داشته باشد و یا دست کم عدم تعادل و مشکلات بسیاری به وجود آورد.

#### توسعه و پیشرفت:

بدیهی است که هر پیشرفتی، در هر عرصه‌ای موجب توسعه می‌گردد؛ اما هر توسعه‌ای الزاماً پیشرفت نیست و چه بسا موجب بروز موانع بر سر راه پیشرفت گردد.

به عنوان مثال: توسعه‌ی شهرها، توسعه‌ی بازارها و بازارچه‌ها، توسعه‌ی برج‌ها و ... همیشه سبب و دال بر پیشرفت نمی‌باشند. چه بسا توسعه‌ی کلان شهرها، بدون توجه به ضرورت توسعه‌ی شهرستان کوچک‌تر و حتی روستاها، مسیبات کوچ بی‌رویه‌ی جماعت به سوی شهرهای بزرگ، تخریب روستاها، نابودی کشاورزی و دامپروری، بروز معضلات عدیده‌ی اقتصادی، فرهنگی، اخلاقی، اجتماعی، امنیتی و ... گردد و یا در داخل همان شهر توسعه یافته، سبب افزایش تراکم، آلودگی هوا، تغییر فرهنگ به سوی انحطاط، گرانی، تشدید اختلاف طبقاتی و ... گردد.

پس الزاماً هر پیشرفتی به نوعی توسعه است، اما هر توسعه‌ای پیشرفت محسوب نمی‌گردد.

#### پیشرفت و عدالت:

آقای دکتر قالیباف در مبانی نظری خود قائل به تقدم پیشرفت بر عدالت می‌باشد و حتی معتقد است که بدون پیشرفت، عدالت توزیع فقر است. وی این نظریه را با شعار تبلیغاتی ادغام کرده و می‌گوید:

«به نظر من این بحث یک مقدمه‌ای دارد. مقدمه‌ی اولش این است بنده اگر رئیس دولت شدم می‌خواهم تصمیم بگیرم برای پیشرفت کشور، چون تا پیشرفت اتفاق نیفتد عدالت در واقع توزیع فقر است.»

آقای دکتر جلیلی نیز در مبانی نظری خود، نگاهی متفاوت دارند و با استناد به بیان حضرت امیرالمؤمنین امام علی (علیه‌السلام)، مبنی بر «فی العدل سعه - در عدالت توسعه هست» می‌افزاید: «یعنی در عدالت هست که پیشرفت شکل می‌گیرد، اگر بتوانیم فرصت‌های لازم را فراهم کنیم که همه‌ی این ظرفیت‌ها به موقع استفاده بشود فرصت‌های برابر داشته باشند، حتماً به دنبال خودش پیشرفت را خواهد داشت.»

#### عدل و عدالت:

ابتدا باید معنای درست عدل و عدالت را دانست و به شعایر تبلیغاتی توجه نمود و سپس شعارها را به معنای صحیح تطبیق داد تا درستی و نادرستی هر یک از نظریه‌ها معلوم گردد.

مخزن وحی، معدن علم، حضرت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) در تعریف عدل می‌فرمایند:

«العدل یضع الامور مواضعها» (نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره‌ی ۴۲۷)

ترجمه: عدل هر امری را در جایگاه خودش قرار می‌دهد.

بر همین اساس حکمای اسلامی، چون ملاهادی سبزواری، در تعریف عدل گفته‌اند:

«وضع کل شیء فی موضعه و اعطاء کل ذی حقّ حقّه» (شرح الاسماء الحسنی، ص ۵۴)

ترجمه: عدل یعنی: «هر چیزی را در جای مناسب خود نهادن، و حق هر صاحب حقی را به او اعطا نمودن».

مقام معظم رهبری نیز بر اساس همین تعاریف عقلی از عدل می‌فرمایند: «نباید ارزش عدالت به عنوان يك ارزش درجه‌ی دو، کم کم در مقابل ارزش‌های دیگر به فراموشی سپرده شود؛ در نظام ما این خطر وجود داشته است. ارزش‌های دیگر هم خیلی مهم است؛ مثلاً ارزش پیشرفت و توسعه، ارزش سازندگی، ارزش آزادی و مردم‌سالاری. مطرح کردن ارزش عدالت مطلقاً به معنای نفی اینها نیست؛ اما وقتی ما این ارزش‌ها را عمده می‌کنیم و مسأله‌ی عدالت و نفی تبعیض و توجه به نیازهای طبقات محروم در جامعه کم‌رنگ می‌شود، خطر بزرگی است.»

### تکنوکرات‌ها:

البته شکی نیست که بدون توسعه و پیشرفت، عدالت مطلوبی حاصل نمی‌گردد، عدالت در فقر نیز خوب و مطلوب نمی‌باشد، اما دلیل نیست که توسعه و پیشرفت، الزاماً عدالت را در جامعه گسترش دهد و یا این که عامل استقرار عدل قلمداد شود، اما تردیدی نیست که عدالت نه تنها مانعی برای توسعه و پیشرفت نیست، بلکه بدان سامان می‌بخشد و محققش می‌نماید.

چه دلیلی وجود دارد که «توسعه و پیشرفت»، سبب استقرار عدل گردد. اگر راه‌ها، جاده‌ها، برق و سایر زیرساخت‌ها توسعه یابد، دانشگاه‌ها، مراکز درمانی، حمل و نقل، شهرها و ... توسعه یابد، چه دلیلی دارد که محرومان همچنان از این مواهب محروم نمانند؟!

مقدم و عامل دانستن «توسعه و پیشرفت» بر عدالت، نگاه و نظریه‌ی تکنوکرات‌هاست که از اصالت قائل شدن به «سود و لذت بیشتر» و نیز طبقاتی دانستن بشر [انسان درجه یک، دو و سه] نشأت می‌گیرد که در نهایت درجات پایین‌تر باید در راه منافع درجات بالاتر قربانی گردند، تا توسعه و پیشرفت حاصل شود. اما «عدل و عدالت» است که مانع این ظلم بزرگ می‌گردد.

بدیهی است اگر صرف توسعه و پیشرفت مقدم و عامل «عدالت» بود، امروزه جهان توسعه‌یافته و پیشرفته‌ی غرب، سمبل و نمونه‌ی «عدالت فردی و اجتماعی» بود، نه مظهر ظلم و استکبار در جهان.

پس اصالت، تقدم و سببیت قائل شدن برای «رشد و توسعه»، غلط و خودش خلاف عدل است، عدالت بدون توجه به رشد و توسعه نیز منطقی نیست، این دو باید توأمان مورد توجه قرار گیرند، اما اصالت با عدالت است که سبب توسعه‌ی صحیح و پایدار می‌گردد.

**سوال ۴:** «فَإِنْ اجْتَمَعُوا عَلَى رَجُلٍ وَ سَمَّوْهُ إِمَامًا...» چرا حضرت علی (ع) در نامه شش می‌فرماید: اگر مردم اجتماع کردند و امامی بر خود برگزیدند، خدا به آن راضی است، مگر خودشان امام من عندالله نبودند؟! (فشم) (۱۶ خرداد ۱۳۹۲)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

در متن سؤال به این فراز از بیان ایشان اشاره شده است: «فَإِنْ اجْتَمَعُوا عَلَى رَجُلٍ وَ سَمَّوْهُ إِمَامًا كَانَ ذَلِكَ لِلَّهِ رِضَى» یعنی: اگر مردم اجتماع کردند و کسی را امام نامیدند، این مورد رضایت خداست.

همیشه دقت کنیم که هیچ گاه متن یا جمله‌ای به هم پیوسته‌ای را از نیمه نخوانیم و بدان احتجاج نکنیم، مثل آن مردی که می‌گفت: من به امر خدا نماز نمی‌خوانم؛ چون در قرآن فرمود به نماز نزدیک نشوید! و مابقی آیه را نخوانده بود که می‌افزاید «هنگامی که مست هستید». در این بیان ایشان نیز باید تمام متن را خواند و به نکاتی توجه داشت:

**الف -** این نامه خطاب به معاویه است، چنانچه ابتدای آن قید شده: «وَ مِنْ كِتَابٍ لَهُ إِلَى مُعَاوِيَةَ». و معاویه کسی بود که به اسلام نیز اعتقادی نداشت، چه رسد به انتخاب و انتصاب امام حق از سوی خدا و معرفی‌اش از سوی پیامبر اکرم (صلوات‌الله‌علیه‌وآله).

**ب -** کسانی که در سقیفه جمع شدند و حضرت (ع) را کنار گذاشتند، این بیعت‌شکنی خود را با «شورا» توجیه کردند و گفتند اگر مهاجرین و انصار جمع شدند و کسی را امام خواندند، این رأی مورد رضایت الهی است. امام علی (ع) نیز به همین جمله‌ی آنان اشاره کردند و فرمودند: «وَ إِيَّامَا الشُّوْرَى لِلْمُهَاجِرِيْنَ وَ الْأَنْصَارِ، فَإِنْ اجْتَمَعُوا عَلَى رَجُلٍ وَ سَمَّوْهُ إِمَامًا كَانَ ذَلِكَ لِلَّهِ رِضَى - (اما این که) اگر مهاجرین و انصار، بر کسی اجماع کردند و او را امام نامیدند، خدا (از این اجماع و رأی راضی است)، استدلال و حجت شماست، باید بر همان اساس ولایت و خلافت مرا قبول کنید، نه آن که چنین استدلالی را قبول کرده باشند».

در واقع فرمودند که اگر شما نص، وحی و سنت را قبول ندارید، بیعت خود را می‌شکنید و اجماع مهاجرین و انصار را معتبر و حجت می‌دانید، اکنون من از سوی همان اجماع منتخب شده‌ام و تو (معاویه) باید گردن بنهی. چنانچه در ابتدای همین نامه متذکر شده‌اند:

«إِنَّهُ بَايَعَنِي الْقَوْمُ الَّذِينَ بَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ وَ عُمَرَ وَ عُثْمَانَ، عَلَى مَا بَايَعُوهُمْ عَلَيْهِ، فَلَمْ يَكُنْ لِلشَّاهِدِ أَنْ يَخْتَارَ، وَ لَا لِلْغَائِبِ أَنْ يَرُدَّ»

ترجمه: به درستی که بیعت کردند با من همان قومی که بیعت کردند با ابوبکر و عمر و عثمان و به همان شیوه. پس آن که شاهد بود نمی‌تواند چیز دیگری اختیار کند و آن که غایب بود (در آن اجتماع نبود) حق ندارد (به بهانه‌ی غیبت شخص خودش) آن را رد کند.

**ج -** پس حضرت علی (علیه‌السلام) به بهترین روش بحث، به او اتمام حجت کردند که هیچ راه فرار و توجیهی باقی نماند. فرموده‌اند: اگر تو خلافت سه خلیفه‌ی دیگر را به بهانه‌ی این که اجماع آرای مهاجرین و انصار بود به حق و موجه می‌دانی و خلافت خودت در شام را نیز چون منتصب آنها بودی موجه می‌دانی، امروز به همان آرا و به همان شیوه من خلیفه هستم و تو را عزل می‌کنم. لذا بر اساس باورهای آنها (یا اهل سنت امروزی) هم که شده، اگر تسلیم نگردی، یاغی، باغی و طاغی علیه خلیفه هستی و تو را باید به جایت برگرداند و به حقت رساند (بقیه نامه).

**ملاحظه:** دقت شود اگر در بحث مجادله‌ای روش نقضی پیش آمد، دلیل بر پذیرفتن یا محق دانستن دلیل نقضی از سوی بحث‌کننده نیست، مثل این که شما به آقای هگل بگویید: اگر در درون هر چیزی ضد خودش وجود دارد، در درون همین حرف شما نیز ضدش وجود دارد. این احتجاج بدین معنا نیست که شما اصل تضاد درونی دیالکتیک را پذیرفته باشید - یا به آقای رورتی بگویید: اگر «مفاهیم کلی نداریم»، همین اصل شما خودش یک مفهوم کلی است، پس از اعتبار ساقط می‌باشد - یا به امریکا و اروپا بگویید: اگر تنها شرط



مشروعیت دولت‌ها، رعایت حقوق بشر است، شما باید با قدرت وداع کنید، چون بزرگ‌ترین ضایع‌کنندگان حقوق بشر خودتان هستید.

**د -** این نوع استدلال و احتجاج حضرت علی (علیه‌السلام)، نه تنها نشان‌دهنده‌ی وجهه‌ی واقعی و دور از اسلام معاویه بود، بلکه یک اتمام حجت الهی بر تمامی مسلمانان جهان و به ویژه برادران اهل سنت می‌باشد.

ایشان در واقع می‌فرمایند: یا اهل سنت رسول خدا هستید، یا اهل سنت شیخین. اگر اهل سنت رسول خدا هستید، ایشان به امر الهی مرا به ولایت، امامت و خلافت شما منصوب نمود و همه بیعت کردید. اما اگر اهل سنت شیخین هستید، آنها به رأی اکثریت در اجماع خودشان احتجاج کردند و در نهایت با یکدیگر بیعت کردند و سپس هر کس از قوم و طرفداران خودش بیعت گرفت و در نهایت گفتند که مردم ما را می‌خواهند، ما بیعت کردیم و همین رأی مرضی خداوند است! خوب حالا همان مردم، به همان شیوه، مرا به خلافت برگزیده‌اند، لذا باید بر آن گردن نهید. پس چرا شما بین چهار خلیفه فقط از دومی اطاعت می‌کنید و هر کجا نام علی (ع) می‌آید، او را به شیعه نسبت می‌دهید.

بدیهی است با این نوع احتجاج و استدلال حضرت (ع) معلوم می‌شود، خدا حجت را بر همگان تمام کرده است، یعنی اگر شیعیان به حکم وحی و سنت پیامبر اکرم (ص) با علی (علیه‌السلام) بیعت کرده‌اند، اهل سنت نیز باید به حکم همان اجماعی که قبول دارند با ایشان بیعت کنند و بدین ترتیب وحدت واقعی حاصل می‌گردد.

www.x-shobhe.com

**سوال ۵:** اهواز: آیا در طبیعت چیزهایی وجود دارند که شانسی بیاورند؟ یا چیزهایی مثل مهره‌ی مار و ... صحیح است یا باطل؟ (۲۸ خرداد ۱۳۹۳)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

اول باید بدانیم که «شانس» یعنی چه؟ و بعد ببینیم آیا در طبیعت چیزی هست که شانسی بیاورد یا خیر؟

**الف -** شانس به آن معنایی که معمولاً در اذهان رایج است نمی‌باشد. اذهان گمان می‌کنند که شانس مانند موجودی پنهان است که به هر کس رو کند، برایش موفقیت می‌آورد! مثل همان که در فارسی از آن به «همای سعادت» تعبیر شده است. در اشعار یا قصه‌ها نیز بیان شده است که مثلاً اگر این همای سعادت بر دوش کسی نشست، او به پادشاهی می‌رسد.

**ب -** شانس (chance) یک کلمه‌ی فرانسوی است و معنای آن نیز چنانچه در لغت‌نامه‌های معتبری چون دهخدا یا معین آمده است، «بخت، اقبال و فرصت» می‌باشد و برخی نیز «اتفاق یا اتفاق افتادن» را به آن افزوده‌اند.

**ج -** عالم خلقت که تجلی علم، حکمت و مشیت الهی می‌باشد، عالم «نظم» است که بر اساس قواعد ثابتی چون «علت و معلول»، «حرکت و محرک»، «فعل و انفعال»، «تأثیر و تأثر» و ... آفریده شده است، لذا هیچ اتفاقی در آن بی‌جهت رخ نمی‌دهد و هیچ حادثه یا پیامدی نیز خارج از قوانین یاد شده واقع نمی‌گردد. لذا در عالم «تصادف» و فعل تصادفی به مفهوم رایج اذهان نیز نداریم. منتهی بسیار اتفاق می‌افتد که مردم علت وقوع اتفاق یا بروز حادثه را نمی‌دانند و اسامش را تصادف، بدشانسی یا خوش‌شانسی می‌گذارند.

به عنوان مثال: مربی تیم می‌گوید: موقعیت‌های مناسبی داشتیم، اما شانس نیاوردیم که گلی بزنیم! حال اگر از او پرسید که شانس نیاوردیم یعنی چه؟ می‌گوید: یعنی بخت با ما یار نبود! اما واقعیت این است که اگر شرایط به لحاظ موقعیت بازیکن مهاجم، مدافع، زاویه‌ی ضربه، شدت ضربه، نحوه‌ی پارگیری و ... محاسبه گردد، معلوم می‌شود که گل زدن امری بسیار بدیهی و طبیعی بود و اگر صد هزار بار دیگر همین شرایط ایجاد شود، باز هم توپی وارد دروازه‌ی حریف نخواهد شد.

**د -** گاهی مردم از روی تنبلی به دنبال مقوله‌ای به نام شانس یا اشیای شانس‌آور می‌روند و گاهی نیز از روی خرافه معتقد به شانس (به معنای رایج در اذهان) شده و به دنبال اشیایی می‌گردند که برای آنها شانس بیاورد.

راحت‌طلبی مطلوب عموم است، لذا دوست دارند به جای آن که با فکر، تعمق، تعقل، برنامه‌ریزی، کار و تلاش، گشایش و موفقیت را به دست آورند، یک سنگی، مهره‌ای، دعایی، وردی و چیزی را با خود حمل کنند تا او برایشان سعادت بیاورد و نامش را نیز شانس می‌گذارند.

به مردم گفته شده که نماز، نماز شب، صله‌ی ارحام، نگاه مهربانانه به صورت پدر و مادر، رفتار خوش با همسر و فرزند، رعایت همسایه، صدقه و ...، گشایش، برکت و موفقیت می‌آورد، اما برخی که تنبل هستند، مایلند یک تکه سنگ و استخوان به همراه داشته باشند و بدون زحمت شانس بیاورند.

**ه -** البته در این عالم هیچ چیزی بی‌حکمت و بی‌تأثیرهای شناخته شده و شناخته نشده خلق نشده است. وقتی علم ثابت کرده اگر مگسی در پکن بال بزند، در آتمسفر لندن تأثیر می‌گذارد، معلوم است که نه تنها هر شی‌ای، بلکه حالات روانی و روحی و باورهای غلط و درست نیز در اتفاقات گشایش‌آور یا گره‌آور تأثیرگذار هستند. چنانچه در احادیث و آموزه‌های اسلامی هم بر اثر باور و یقین تصریح شده است و هم برای سنگ‌هایی چون عقیق و فیروزه، آثاری در دستی که برای دعا با لامی رود و برکت و رزق بیان شده است. منتهی شکی نیست که حتی دعای بی‌عمل فایده‌ای ندارد، چه رسد به سنگ بی‌جان یا بخشی از جسد یک حیوان مثل مهره‌ی مار که غالباً «مُردار» نیز هست و احکامش چون نجس و پاکی یا لباس نمازگزار باید رعایت گردد.

**و -** پس اولاً شانس به آن مفهومی که در اذهان رایج است، وجود ندارد، چرا که عالم بر اساس نظم خلق شده است. ثانیاً هیچ چیزی به اندازه‌ی معرفت، علم، ایمان، اخلاص، توکل، دعا، توسل، کار و تلاش بر اساس نظم و برنامه‌ریزی برای انسان «شانس» به معنای درست آن که بخت و اقبال است، نمی‌آورد. ثالثاً برای همراه داشتن اشیاء و دعاها، فقط به آنچه در احادیث آمده و فقهای دین بیان کرده‌اند اکتفا گردد. مثل عقیق، فیروزه، دعای شرف شمس، حرزهای مشهور و موثق و ... این رعایت سبب می‌گردد که انسان کار بی‌حکمت و بر اساس خرافه انجام ندهد و خدایی ناکرده به شرک خفی نیز دچار نگردد.

**سوال ۶:** آیا مقتضای ذاتی عقد ازدواج تولید مثل است و اگر زن و شوهری نخواهند بچه‌دار شوند، مرتکب گناه شده‌اند؟ (یعنی آیا بچه‌دار شدن واجب است؟) (ارشد حقوق/بجنورد) (۲۹ خرداد ۱۳۹۲)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

واجب شرعی (فقهی) با «وجوب عقلی» که بهتر است آن را «لزوم عقلی» بنامیم، بسیار متفاوت است. وجوب شرعی (فقهی) یک اصطلاح «فلسفی و فقهی» است، اما لزوم عقلی یک اصطلاح «فلسفی، عقلی» می‌باشد که اگر نخواهیم نام فلسفه را بیاوریم، بهتر است بگوییم «حکمی، عقلی» است.

وجوب شرعی به فعل واجب اطلاق می‌شود و در مقابل فعل حرام قرار می‌گیرد، اما لزوم عقلی رابطه‌ی منطقی بین مبادی و نتایج است. لذا امور بسیاری وجود دارد که به صورت مستقیم در شرع مقدس و فقه اسلامی سخن از وجوب یا حرام بودن آنها نرفته است، اما لزوم عقلی دارند و چه بسا کسی که عمداً رعایت نکند، در دنیا متأثر از نتایج نامطلوب عدم رعایت گردد و در آخرت نیز مسئول و معذب باشد.

**الف -** ازدواج در نظام خلقت، ضرورت‌هایی دارد و بالتبع از آثار کمالی برای فرد و جامعه برخوردار است، چنانچه حیات بشر با خلقت حضرت آدم<sup>(ع)</sup> که خلیفه‌الله بود و همسرش حوا<sup>(ع)</sup> و سپس تولید مثل خود آغاز می‌گردد.

از آثار فردی ازدواج، مرتفع شدن نقص‌ها و نیازهای روحی، روانی و جنسی زن و مرد به یکدیگر می‌باشد. در گذشته به زن و مرد «دو جنس مخالف» می‌گفتند که البته این نگاهی عوامانه و فمینیستی است، اما هر عقل سلیمی می‌داند که زن و مرد، «دو جنس مکمل» هستند نه مخالف. لذا بدون ازدواج نیازهایشان مرتفع نمی‌گردد، از آرامش لازم روحی، روانی و جسمی برخوردار نمی‌گردند و به کمال لازم نیز نمی‌رسند، لذا خداوند متعال فرمود که در ازدواج برای زن و مرد «تسکین» و آرامش قرار داده است که موجب عشق و مودت شده و مساعد شدن بستر شمول رحمت را فراهم می‌نماید:

«وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَحَلَائِلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْتَقِرُونَ» (الرُّوم، ۲۱)

ترجمه: و از نشانه‌های او این که از [نوع] خودتان همسرانی برای شما آفرید تا بدان‌ها آرام گیرید و میانتان دوستی و رحمت نهاد آری در این [نعمت] برای مردمی که می‌اندیشند قطعاً نشانه‌هایی است.

همچنین زن و مرد نیاز جنسی نیز به یکدیگر دارند، چرا که غریزه‌ی جنسی قدرتمندی دارند که اگر نداشتند، بقای نوع بشر نیز ممکن نبود. اما این نیاز به هر شکلی قابل برآوردن است، منتهی شکل کمالی آن در ازدواج است. ارضای غریزه‌ی جنسی از هر راهی به غیر از ازدواج، موجب دوری از صفات کمالیه (تقوا) می‌گردد و البته آثار سوء فردی و اجتماعی خود را دارد، لذا فرمود زن و مرد را در ازدواج لباس تقوای یکدیگر قرار داده است.

**ب -** خانواده اولین و مقدس‌ترین کانون اجتماعی نیز هست که کمال آن به برخورداری از فرزند است.

دقت شود که انسان کمالات بالقوه‌ی بسیاری دارد که اگر محقق نگردد و به فعل نرسد، رشد انسان در آن زمینه ناقص خواهد بود. بدیهی است تا کسی معلم نشود، به کمال معلمی نمی‌رسد و تا کسی همسر، پدر و مادر نشود، به این کمالات و آثار مستقیم و غیرمستقیم آنها نمی‌رسد و اگر کسی عمداً از فرزنددار شدن خودداری کند، عمداً جلوی رشد و پیشرفت و کمال خود را گرفته است.

**ج -** پس ازدواج آثار تکاملی بسیاری دارد، اما بهترین ثمره‌اش همان فرزنددار شدن است که مرد و زن را پدر و مادر می‌نماید و موجب بقای نسل نیز می‌گردد. لذا یک «لزوم عقلی» است که هر چند در فقه تحت عنوان واجب و حرام بیان نشده است، اما خودداری عمدی از آن، موجب بازتاب ثمرات منفی آن در خانواده و در جامعه می‌باشد. این امر آن قدر مهم است که در فقه، فرزنددار نشدن یکی از دو همسر را دلیل موجه برای جدایی و طلاق برمی‌شمرد.

**د -** کمال جامعه نیز به بقای نسل است، مضافاً بر این که چه در گذشته و چه در حال، نقش جمعیت و فزونی آن در تمامی عرصه‌های اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، امنیتی و حتی سیاسی و نظامی مشهود بوده و هست. لذا خودداری از بچه‌دار شدن، ضایع نمودن حقوق طبیعی یک جامعه، یک ملت و به ویژه یک ملت و امت مسلمان می‌باشد.

پس جلوگیری بی‌مورد از بچه‌دار شدن، به بهانه‌های مختلف، ظلم به خود، خانواده و جامعه است.

**سوال ۷: آیا اهل حدیث، احادیث را بی‌چون و چرا می‌پذیرفتند و چرا؟ لطفاً با ذکر منابع**

(پزشکی/مشهد) (۴ تیر ۱۳۹۲)

**پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:**

نقل حدیث و سیر ثبت و پذیرش آن تاریخ مفصلی دارد. کتابت حدیث پیامبر اکرم (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) از زمان حضرت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) و توسط شخص ایشان آغاز گردید و بسیاری از بیانات ایشان نیز توسط خودشان کتابت می‌شد (که نهج البلاغه جمع‌آوری برخی از آنان است).

در زمان خلیفه اول و دوم دستور اکید آمد که کسی اجازه‌ی نقل حدیث را ندارد و هر کس حدیثی از پیامبر (ص) نقل کند با او برخورد فیزیکی نیز خواهد شد و این عمل را به شدت پیگیری می‌کردند و به اجرا در می‌آوردند! در کتب معتبری از اهل سنت چون: تفسیر الدر المنصور سیوطی در (جلد ۶، صفحه ۱۱۱)، کتاب سنن دارمی (جلد ۱، صفحه ۵۴)، تفسیر ابن کثیر (جلد ۴، صفحه ۲۳۱ تا ۲۳۲) و همچنین در تفسیر قرطبی (جلد ۱۷، صفحه ۲۹) و ... نمونه‌های این سخت‌گیری و حتی تنبیه فیزیکی، به ویژه در مورد شخصی به نام صبیغ که در مصر بود و او را به مدینه منتقل کرده و پس از ضرب و شتم فراوان تبعیدش کردند، بسیار آمده است.

**الف -** برخی از علمای بزرگ اهل سنت چون احمد بن حنبل، مسلم، دارمی، ترمذی و نسائی همه به نقل از ابوسعید خدری، این ممنوعیت را مبتنی بر دستور پیامبر اکرم (ص) خواندند و نوشتند: «پیامبر اکرم (ص) فرمود: «از من چیزی غیر از قرآن ننویسید و هر کس از من چیزی غیر از قرآن نوشته باید آن را محو کند». (کنز العمال، ج ۱، حدیث ۱۰۰ و ج ۱۰، حدیث ۸۲۹۱۶). این آقایان توجه نمودند که همین گفتار خودش نقل حدیث است و اگر ممنوعیت دارد، نباید بیان شود و بیان آن نقض غرض است.

**ب -** اما امثال ابوهیره که متأسفانه اهل سنت او را از محدثین می‌شناسند و حتماً بعد از نوشتن نامش «رضی‌الله‌عنه» می‌نویسند، نه تنها اجازه‌ی نقل حدیث داشتند، بلکه به راحتی جعل حدیث نیز می‌کردند. با این که وی پس از به اصطلاح گرویدن به اسلام، ۲۱ یک ماه بیشتر حضرت رسول اکرم (ص) را ندیده بود، ۵۳۷۴ حدیث از ایشان نقل کرده است که حدود ۴۴۶ فقره از آنان را بخاری نقل کرده است. طبق منابع اهل سنت او خلافکار و شکم‌باره بود و عایشه نیز با او به خاطر نقل احادیث دروغ درگیری لفظی پیدا کرد. و همین طور بودند جاعلانی چون: ابوالبختری القاضی - ابو خالد عبدالملک بن عبدالعزیز بن جریح، مشهور به ابن جریح الرومی - ابو عبدالله باهلی (معروف به غلام خلیل) ... و بسیاری دیگر که به سند کتب معتبر اهل سنت، همگی جعل حدیث می‌کردند.

**ج -** بدیهی است که با این تاریخچه، هیچ انسان عاقلی حدیث را بدون بررسی قبول نمی‌نماید، به ویژه آن که خداوند تدبیر، تعقل، تفکر و تعمق در آیات الهی را نیز فرض و واجب نموده است.

در احادیث منقول و معتبر از پیامبر اکرم و اهل بیت عصمت علیهم‌السلام بسیار تأکید شده است که اگر حدیثی از قول ما برای شما نقل شد که با وحی، عقل و قلب (فطرت) مطابقت نداشت، نپذیرید.

**د -** البته در میان اهل تشیع نیز گروهی به نام «اخباریون» بودند که هر نقل قولی تحت عنوان حدیث را بی‌چون و چرا می‌پذیرفتند، اما سیره‌ی علما و فقهای دین چنین نمی‌باشد.

شناخت حدیث معتبر از حدیث جعلی و نامعتبر، فصل بسیار گسترده‌ای در علوم دینی است و از جایگاه ویژه‌ای برخوردار می‌باشد و اصول و چارچوب‌هایی دارد. هر چند ملاک اول انطباق با وحی و عقل است، اما دلیل نمی‌شود که هر سخن درست و منطقی حتماً بیان معصوم (ع) باشد. لذا در علوم دینی فصلی به نام «علم حدیث» وجود دارد که از شاخه‌های آن «علم رجال» است که به شناخت اصل، نسب، اعتبار و سلسله‌ی راویان می‌پردازد.

بر این اساس احادیث به صحیح معتبر، متواتر، ضعیف، مرسل و غیرمعتبر و جعلی تقسیم می‌گردند و هر نقل قولی تحت عنوان «حدیث یا روایت» پذیرفته نمی‌باشد.

**سوال ۸:** ساده و جامع بگویند که چرا مقام و منزلت پیامبران و ائمه (ع) از ما بالاتر است، مگر آنها برای خدا چه کرده‌اند؟ (لیسانس عمران) (۷ تیر ۱۳۹۲)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

تفاوت جایگاه هر مخلوقی نسبت به سایر مخلوقات و از جمله هر انسانی نسبت به سایر انسان‌ها در این چرخه‌ی هستی دلایل گوناگونی دارد که به طور کلی در دو بخش می‌توان بیان داشت:

**الف -** بخش اول «تکوین» یعنی نظام هستی است که تجلی علم و حکمت الهی است. لذا چرا ندارد، اما می‌توان به بسیاری از حکمت‌ها در نظم عالم پی‌برد. نه نبات مانند حیوان است و نه حیوان مانند بشر است و نه بشر مانند ملک است و نه هیچ یک از آحاد این طبقات مثل و شبیه یکدیگر هستند. حتی دو برگ درخت یا دو اثر انگشت. و اگر قرار بود همه مثل هم باشند، دیگر تنوع خلقتی پدید نمی‌آمد. لذا انسان‌ها نیز مثل هم نیستند و حتی انبیای الهی نیز برخی نسبت به دیگران فضیلت‌هایی دارند. لذا فرمود هم در میان مؤمنین بعضی افضل بر بعضی دیگرند (وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ)، هم در میان کفار برخی افضل بر برخی دیگرند (وَالَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ) و هم در میان انبیای الهی برخی فضیلت‌هایی نسبت به سایر انبیاء دارند (وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ). و البته در میان ملائک یا سایر مخلوقات نیز چنین است.

در این تفاوت‌ها و فضیلت‌ها که از آیات و نشانه‌های الهی می‌باشد، حکمت‌های فراوانی نیز وجود دارد که تأمل در آنها موجب شناخت، رشد علمی و معرفه‌الله بیشتر می‌گردد، لذا تأکید نمود که در آنها بنگرید و در چگونگی و چرایی این فضیلت‌ها تدبر نمایید:

«انظُرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَلَلْآخِرَةُ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَأَكْبَرُ تَفْضِيلًا» (الإسراء، ۲۱)

ترجمه: ببین چگونه بعضی از آنان را بر بعضی دیگر برتری داده‌ایم و قطعاً درجات آخرت و برتری آن بزرگ‌تر و بیشتر است.

بدیهی است که در این تفاوت‌ها و فضیلت‌ها که تجلی علم و حکمت الهی در تنظیم و تدبیر نظام آفرینش است، به کسی هم ظلمی نمی‌شود. چرا که هیچ کس بیش از جایگاه و ظرفیتش مکلف نیست.

«لَا يَكْلِفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ ...» (البقره، ۲۸۶)

ترجمه: خداوند هیچ کس را جز به اندازه‌ی توانش تکلیف نمی‌کند، هر کس هر کار خیری کسب کرده به سود اوست، و هر کار بدی کسب نموده به زیان اوست ...

**ب -** اما بخش اعظمی از فضیلت‌های نوع بشر نسبت به یکدیگر اکتسابی است و به چگونگی و میزان به فعلیت رساندن استعدادها برمی‌گردد. مثل دو نفر که امکان تحصیل و کسب علم دارند، اما یکی تحصیل می‌کند و دانشمند می‌شود، ولی دیگری این استعداد خود را به فعلیت نمی‌رساند و بی‌سواد می‌ماند. به عنوان مثال:

\*- هم به پیامبر و ائمه صل‌الله‌علیهم‌اجمعین گفته شد که چیزی را شریک نگیرید و هم به سایر آحاد بشر. آنها چنین کردند و به مقام مخلص و مخلص رسیدند و ما همه چیز [از مال و قدرت گرفته تا شهوت] را شریک گرفتیم و گرفتار ارباب‌های متفرق درونی و بیرون شدیم و در زندان ربوبیت آنها ماندیم. چنانچه حضرت یوسف (ع) به هم‌سلولی‌هایش که همگی به ظاهر مثل هم و البته زندانی بودند گفت:

«يَا صَاحِبِي السِّجْنِ أَرَبَابٌ مُتَّفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ» (یوسف، ۳۹)

ترجمه: ای دو یار زندانی من، آیا خدایان متعدد و پراکنده بهترند (مانند بت‌ها، ستارگان و غیره) یا خدای یکتای غالب و چیره (بر جهان هستی)؟

\*- خدا به همه‌ی ما فرمود که برای یاد من نماز بپا دارید؛ و در کلام وحی یا حدیث فرمود: نماز معراج مؤمن است، نماز انسان را از فحشا و منکر باز می‌دارد؛ نماز ستون دین است و ...، حُب ما با نماز چه کرده و می‌کنیم و آنها چه؟! به پیامبرش واجب کرد تا ثلث شب یا پاسی از آن را بیدار باشد و نماز شب بخواند تا به مقام محمود برسد. و ایشان (آنها) عمل کردند.

«وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا» (الإسراء، ۷۹)

ترجمه: و پاره‌ای از شب را برای آن (تهجد: تلاوت قرآن، دعا و خواندن نافله‌ی شب) بیدار باش، (که این وظیفه‌ای افزون برای تو (است) باشد که پروردگارت تو را به مقامی درخور ستایش (مقام شفاعت) برانگیزد.

\*- به همگان امر فرمود تا برای به فعلیت رساندن استعدادهای انسانی و رشد، دروغ نگویند، مال حرام یا حتی شبهه‌ناک نخورند، به مال یتیم نزدیک نشوند، به دیگران ظلم نکنند، به والدین حتی اف هم نگویند، صله‌ی ارحام داشته باشند، آغوش رحمت خود را برای دیگران باز کنند، در آیات الهی تدبر و تفکر کنند، اخلاص داشته باشند، اخلاق حسنه را نصب‌العین قرار دهند، انفاق کنند، در راه خدا با مال و جان مجاهده کنند، با کفار شدید و با مسلمین و مؤمنین مهربان باشند، اختلاف نکنند، از فتنه و تفرقه دوری کنند، دائم به یاد مرگ و آخرت باشند و ... - آنها چه کردند و ما چه کردیم و می‌کنیم؟!

پس نباید انتظار داشت که استعدادهای خداداد کسی که عمل می‌کند و کسی که عمل نمی‌کند، به یک شکل و یک اندازه ظهور نموده و به فعلیت برسد. طبعاً و قطعاً کسی که از وحی تبعیت می‌کند، با کسی که حتی حاضر نیست دقایقی از روز کلام وحی را بشنود یا بخواند، چه رسد به تبعیت، یکسان نمی‌باشد.

### لطفاً آیات ذیل را حتماً تلاوت نموده و لحظه‌ای در آنها تفکر نمایید:

«قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنِّي أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ» (الأنعام، ۵۰)

ترجمه: بگو: به شما نمی‌گویم که گنجینه‌های خداوند نزد من است، (توان ایجاد اشیاء به کلمه‌ی کُن، و بذل نیاز سائلان بدون کم شدن از مقدور را ندارم)، و من علم غیب نیز ندارم، و به شما نمی‌گویم که من فرشته‌ام، من جز از آنچه به من وحی می‌شود پیروی نمی‌کنم (پس من به سبب پیروی از وحی بینایم و هر روی‌گردان از وحی نابیناست) بگو: آیا نابینا و بینا یکسانند؟ پس چرا فکر نمی‌کنید؟

«مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ كَالْأَعْمَىٰ وَالْأَصْمَىٰ وَالْبَصِيرِ وَالسَّمِيعِ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا أَفَلَا تَذَكَّرُونَ» (هود، ۲۴)

ترجمه: مثل این دو گروه (کفار و مؤمنان) همانند کور و کر و بینا و شنواست، آیا این دو در وصف و حال یکسانند؟ آیا متذکر نمی‌شوید؟

«أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ» (الزمر، ۹)

ترجمه: آیا آن کافر اهل عذاب بهتر است یا کسی که ساعات شب را در حال سجود و قیام، طاعت و خضوع دارد، از (عذاب) آخرت می‌ترسد و رحمت پروردگار خود را امیدوار است؟ بگو: آیا کسانی که می‌دانند با کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟ جز این نیست که تنها صاحبان خرد ناب متذکر می‌شوند.

«ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ وَرَجُلًا سَلَمًا لِّرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ» (الزمر، ۲۹)

ترجمه: خداوند (برای مشرک و موحد) مثالی زده است: مردی برده را که چندین مولای بدخلق و مختلف-الاراده در او شریکند (هر يك او را به سوی دستور خود می‌کشد)، و مردی را که تنها برده‌ی يك مرد است (که به هر چه امر کند مزاحمی ندارد)، آیا این دو (در اوصاف و حالات) مساویند؟ ستایش خدا راست (و حقانیت این امر مخفی نیست) بلکه بیشتر آنها نمی‌دانند.

**سوال ۹:** در مورد استخاره توضیح دهید. در مورد سه دختری که برای ازدواج در نظر داشتیم، استخاره کردم و بد آمد، برای چهارمی خوب آمد، دوباره شک کردم و استخاره کردم بد آمد...؟ (کارشناسی زبان/مترجم) (۱۳ تیر ۱۳۹۳)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

استخاره، فال یا سرکتاب یا این گونه خرافات نیست که اینها همه دور از صاحت مقدس قرآن کریم و شأن انسان عاقل است.

استخاره، یعنی طلب خیر کردن از خداوند متّان و البته نه تنها حق و خوب است، بلکه واجب است که انسان در هر امری از خداوند علیم، حکیم و رب‌العالمین طلب خیر نماید.

از این رو خوب و لازم است که مسلمان هر کارش را به قرآن کریم ارجاع دهد، اما نه بدین شکل و معنا که سر کتاب باز کند و ببیند خوب می‌آید یا بد؟! ما که آیه‌ی بد نداریم. همه‌ی آیات خدا خوب است. بلکه معنای استخاره و طلب خیر این است که تصمیم و کارش را به وحی و سنت ارجاع دهد و ببیند آیا مورد تأیید هست یا خیر؟

آیت‌الله جوادی آملی: «وجود مبارک امام باقر<sup>(ع)</sup> فرمود: مهمتر از استخاره، "تفسیر" است. شما تمام کارهایتان را بر قرآن عرضه کنید. چه این آراء و اندیشه‌ها متضارب و متعارض و مختلف باشد و چه یک اندیشه باشد، شما این را بر قرآن عرضه کنید و ببینید آیا مطالب و معارف قرآنی و معانی قرآنی آن را امضاء می‌کند؟»

**الف -** اخذ «خیر» از خداوند متعال نیز زمینه‌ها و شرایطی دارد که از جمله‌ی آنها «وحی و عقل» است. لذا استخاره (به مفهوم رایج) همه جا و برای هر کاری جایز نیست. استخاره را برای تعطیل عقل نگذاشته‌اند.

انسان عاقل، ابتدا مطالعه و تحقیق می‌کند و سپس روی داده‌ها فکر می‌کند و اگر دید که با «وحی و عقل» تأیید می‌شود، با توکل عمل می‌کند و نیازی به استخاره با کتاب ندارد، نه این که عقل را تعطیل نمود و تنبلی نماید و همه کار را به باز کردن کتاب و آیه‌ای که می‌آید حمل کند.

**ب -** اگر تفکر، تعقل و تعمق شخص نتیجه نداد، باز هم استخاره جایز نیست، بلکه باید با اهل فن مشورت کند.

**ج -** استخاره بین تصمیم خیر و شرّ نیست، بلکه بین دو خیر است. یعنی اگر انسان تدبیر کرد، مشورت کرد و باز بین دو امر خیر (یا انجام دادن یا ندادن یک امر خیر) متحیر ماند، آن وقت می‌تواند به استخاره متوسل گردد، که البته آن را نیز باید توسط اهلس انجام دهد.

نیت استخاره نیز اصولی دارد، مثلاً نباید نیت کند «این کار را بکنم یا نکنم؟»، چرا که جواب هر چه باشد، نمی‌داند آن را به «بکنم» حمل کند یا «نکنم»؟! بلکه باید یک طرف را نیت کند. مثلاً نیت کند که این تجارت را انجام بدهم؟ حال یا خوب و خیر است و یا خیر او نیست.

از جمله اصول دیگر آن است که برای یک نیت، دو بار استخاره ننماید و همان پاسخ اول کافیست. کسی که با نیت و توکل و توسل استخاره می‌کند، یعنی از خدا طلب خیر می‌نماید، چرا باید به پاسخی که می‌گیرد شک کند؟!

**د -** ازدواج از مواردی است که بسیاری از بزرگان استخاره در آن را زیاد جایز نمی‌دانند و یا دست کم منوط به آن نمی‌دانند. چرا که انسان وقتی می‌خواهد یکی از بزرگ‌ترین تصمیم‌های زندگی‌اش را بگیرد و همسری برای زندگی مشترک و تشکیل خانواده انتخاب نماید، باید به خود زحمت دهد که ابتدا اهداف و به تناسب آن قالب‌های خودش از همسر مطلوب را برای خودش مسجّل نماید و سپس مطالعه و تفکر کند که آیا طرف مقابل با این اهداف و قالب‌ها منطبق است یا خیر؟ کفو (همتا، همسو، همراه) هست یا خیر؟ نه این که بدون هیچ شناختی برود و قرآن باز کند. اگر همه‌ی این اقدامات را انجام داد، مطالعه کرد، تحقیق کرد، فکر کرد، مشورت کرد و باز هم دو دل شد و متحیر ماند که با او ازدواج کند یا خیر؟ می‌تواند استخاره کند، که البته بیان شد که در مورد ازدواج زیاد جایگاهی ندارد.

**سوال ۱۰: سؤال من در مورد فالگیرهاست. بعضی واقعاً درست می‌گویند! تا چقدر حقیقت دارد؟**

(دو حکایت جالب) (کارشناسی هنر/یزد) (۱۴ تیر ۱۳۹۲)

**پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:**

پیش از این نیز مکرر بیان شد که اطلاع یافتن به برخی از اطلاعات و حتی مکنونات افراد کار مهمی نیست، حتی اغلب مرتاض‌های هندی که جز با بُت خودشان با شخص یا چیز دیگری (مثل کتاب آسمانی، ملائک، جن و ...) رابطه ندارند، از چنین هنرهایی برخوردار می‌باشند.

این حدّ پایین از دسترسی به اطلاعات افراد، نوعی علم و صنعت است که از راه‌های مختلف و نیز با وسایل مختلف به دست می‌آید. کمی مطالعه و سپس ورزش و تمرین کافیست و از محدوده‌ی فیزیک و مادیت خارج نمی‌شود. یکی فال قهوه می‌بیند، یکی فال ورق می‌گیرد، آن یکی رمل و اسطرلاب می‌اندازد و... برخی درست می‌گویند و برخی غلط و برخی گاه درست و گاه غلط. و عوام نیز با شنیدن چند اطلاعات درست، همه‌ی ادعاهای آنها را از غلط و درست یک جا می‌پذیرد که هیچ، آن شخص رمال در نظرش بزرگ می‌آید و در نهایت به دام می‌افتد.

اما «تقوا» بهترین و سالم‌ترین راهی است که چشم انسان متقی را باز می‌کند و حتی او را از مکنونات عالم غیب باخبر می‌سازد. نه فقط غیب و مکنونات ساده‌ی افراد، بلکه غیب و مکنونات الهی. تا آنجا که مؤمن به یقین می‌داند که آسمان‌ها آباد است، ملائکی وجود دارند، محشر و سپس بهشت و جهنمی در پیش است ...، ولی اهل شیطنت‌ها از آن غافلند.

از این رو در احوال بزرگان بسیار از این کرامات‌ها خوانده، شنیده و حتی دیده‌ایم. کسانی شاید به ظاهر و در نظر دیگران، شخص خاصی هم نباشند.

در مشهد مقدس نزد شخصی عادی رفتیم. پیرمردی بود از شاگردان مرحوم سید قاضی<sup>(ه)</sup>. فقط نام و نام مادر را می‌پرسید. آنها را به عدد می‌نوشت و سپس پاسخ نیت را بیان می‌داشت، با تمام زوایا و یا حتی کارشکنی‌ها؛ او حتی می‌گفت که به چه امراض بزرگ یا کوچکی مبتلا هستید. وی با محاسبه‌ی چند عدد می‌گفت که مثلاً موتور، خودرو یا طلا را چه کسی و در چه زمانی و چگونه دزدیده و اکنون کجاست؟! شخص دیگری در همان شهر که داروخانه‌ی گیاهی نیز دارد و شناخته شده است، با چند ثانیه نگاه کردن به ناخن‌های انگشتان دست، تمامی امراض را چنان دقیق بیان می‌دارد که با آزمایشات سنگین نیز نمی‌شود به این دقت شناخت.

**دو حکایت جالب:**

**الف -** در زمان مرحوم شیخ بهایی<sup>(ه)</sup>، مرتاضی از هند به ایران آمده و به دربار راه یافت. او مدعی شد که هر چه را در هر کجا پنهان کنید، من می‌توانم بگویم که چیست؟ و این امر را دلیل بر حقانیت عقاید باطل خود و بطلان اسلام برشمرد. دربار او را امتحان کرد و متحیر ماند و دستور داد شیخ بهایی را بیاورند. سلطان به شیخ گفت: او را امتحان کن و اگر افضلیت خود را به اثبات نرسانی، علیه اسلام چنین و چنان خواهم کرد. شیخ بهایی<sup>(ه)</sup> دستش را به جیب برد و چیزی را در مشت خود پنهان داشت و گفت: بگو در دست من چیست؟ به نظر این امتحان راحت‌تر از همه بود. اما ناگهان دیدند که مرتاض به خود می‌لرزد و در نهایت گفت: قطعه‌ای از خاک بهشت است و متحیرم که خاک بهشت در زمین و در مشت تو چه می‌کند. شیخ بهایی گفت: درست گفتم. سپس مشتش را باز کرد و مَهْری از تربت کربلا در دستش بود.

**ب -** شخصی در احوال و کرامات مرحوم حاج شیخ حسنعلی اصفهانی مشهور به نخودکی گفت: در مشهد پولم تمام شد. نزد امام<sup>(علیه‌السلام)</sup> رفتم و گله کردم و عرض کردم ۵۰۰ تومان نیاز دارم تا به شهرم برگردم. فردایش رفتم و گفتم: یا امام! من گدای متکبری هستم، یک بار حاجتم را گفتم و نادادی! اگر باز هم نادادی، دیگر نمی‌آیم و نمی‌گویم و ...! وی گفت: در همان لحظه کسی مرا به اسم صدا زد که بعد فهمیدم مرحوم نخودکی بود. پاکتی را که در آن ۵۰۰ تومان پول بود به من داد و با عتاب معترض شد که چرا با امام<sup>(ع)</sup> این گونه (بی‌ادبانه) حرف زدی و رفت. به دنبالش رفتم و گفتم: شما کی هستی؟ اسم مرا از کجا



می‌دانستی و از کجا فهمیدی که من در دلم با امام چه گفتم و چگونه حرف زدم؟ او که از کار من ناراحت بود، با همان لحن تند گفت: تو ۵۰۰ تومان می‌خواستی و گرفتی. حالا من کی هستم، از کجا فهمیدم و ...، به تو ربطی ندارد.

**ج -** پس انسان چه به لحاظ مادی و چه معنوی، نیروها و قدرت‌های پیچیده‌ای دارد که با «تقوا و خلوص» می‌تواند آنها را به فعلیت برساند و با تمرین و ریاضت حرام نیز می‌تواند برخی از استعدادها را به فعلیت برساند. ابلیس رانده شده از رحمت الهی، خودش استاد این علوم است و همین‌طور بچه شیطان‌های جن و انس. لذا فرموده‌اند که به سراغ این دسته‌ی دوم و کارهایشان (فال، سحر، سرکتاب برای پیشگویی و...) نروید.

**د -** معمولاً کسانی که به سراغ فال‌گیرها، رمال‌ها، دعانویس‌ها و ... می‌روند، اشخاص عوام و در عین حال گرفتاری هستند که از یک سو راه‌حل مناسب‌تری برای خود نمی‌یابند و از سوی دیگر زود فریب می‌خورند، گویا اصلاً دوست دارند که فریب بخورند و در این راه هزینه نیز می‌کنند.

شخصی در امامزاده صالح<sup>(ع)</sup> در تهران گفت: راهی امامزاده شدم تا برای حاجتم دعا و توسل کنم، در مترو کسی پیش من نشست و از قصد من آگاه شد، دعایی (وردی) برایم نوشت و دویست هزار تومان نیز گرفت. آیا به نظر شما مشکل من حل می‌شود؟ گفتم: یقین داشته باش که با این عوامی و خرافات، مشکلاتت روز به روز بیشتر می‌شود، اگر گشایش می‌خواهی، به جای این کارها عقل را به کار بیاورد و تقوا پیشه کن. مگر نفرمود که اگر تقوا پیشه کنید، خودم راه‌های خروج را برایتان قرار می‌دهم؟ دیگر از این بهتر چه؟ وعده‌ی چه کسی صادق‌تر از خداوند سبحان است؟

«... دَلِيكُمْ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا...» (الطلاق، ۳)

ترجمه: ... این است اندرزی که به آن کس که به خدا و روز بازپسین ایمان دارد داده می‌شود و هر کس از خدا پروا کند [خدا] برای او راه بیرون‌شدنی قرار می‌دهد ... .

**جدید:**

■ گفتگوی اختصاصی / مدیر «ایکس - شبیه» از تغییر نام و نشانی اینترنتی این پایگاه خبر داد

**سوال ۱۱:** همه می‌دانیم که در کار خدا نقص و خللی نیست، به همه یک جور خوبی و بدی را الهام کرده است، پس چرا بیشتر انسان‌ها کافر و ناسپاسند. (کارشناس هنر/یزد) (۲۰ تیر ۱۳۹۲)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

آری، خداوند متعال در قرآن کریم، با یازده قسم تأکید می‌نماید که خوبی و بدی هر کس را به خودش الهام می‌کنم:

«وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا \* فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» (الشمس، ۷ و ۸)

ترجمه: سوگند به نفس و آن کس که آن را درست کرد \* پس بدکاری و پرهیزگاری‌اش را به وی الهام کرد.

اما این که خداوند کریم و منان نعمات را اعطا می‌نماید، دلیل نمی‌شود که همگان حتماً از آنها متنعم گردند. نعمات الهی گنج‌هایی هستند برای غنای انسان فقیر؛ اما این که چه کسی سراغ گنج برود و چه کسی نرود، با خود آنهاست، لذا در ادامه‌ی آیات فوق فرمود:

«فَدَأْفَلِحَ مَنْ زَكَّاهَا \* وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا» (همان، ۹ و ۱۰)

ترجمه: که هر کس آن را پاک گردانید، قطعاً رستگار شد \* و بی‌تردید محروم و زیانکار (و ناامید) شد کسی که آن را به پلیدی‌ها بیالود.

### توضیح:

**الف -** انسان مثل ملائک یا حیوانات، موجود تک بُعدی نیست. روح دارد، جسم نیز دارد. عقل و فطرت دارد، نفس (حیوانی که لازمه‌ی حیات دنیوی است) نیز دارد. در اموری جبر بر او حاکم است، در اموری نیز اختیار دارد. فقیر و نادار است، اما استعداد غنا تا مظهریت تام اسمای الهی را نیز دارد.

از این رو، خداوند متعال و حکیم، به او «عقل و فطرت» داده، «شهو و غضب» نیز داده است. فکر، منطق، اراده و اختیار داده، و پیامبر، کتاب و امام نیز داده است و در نهایت اختیار و انتخاب با خود اوست. لذا فرمود چون راه هدایت از گمراهی روشن است، پس او را به اعتقادات مجبور نساختم و در این که به سراغ طغیان و طاغوت رود و یا به الله جلّ جلاله ایمان بیاورد مختار است.

«لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِن بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (البقره، ۲۵۶)

ترجمه: در (اصول اعتقادات) دین اکراه نیست (زیرا اذعان و باورهای باطنی اکراه‌پذیر نیست بلکه تابع دلیل و برهان است، و ... بی‌تردید راه هدایت از گمراهی (به واسطه‌ی این قرآن و عقل) روشن شده است، پس هر که به طغیان‌گر کفر ورزد و به خدا ایمان آورد حقاً که به دستگیره‌ی محکم چنگ زده که گسستن ندارد، و خداوند شنوا و داناست.

**ب -** انسان ذاتاً فقیر و فطرتاً عاشق کمال است، اما در شناخت مصادیق کمال خطا می‌کند. در هر حال چون فقیر و عاشق کمال است، برای خود «هدف» تعیین می‌کند و سپس عاشق هدف خود می‌گردد و پس از آن به سوی محبوب حرکت می‌کند و باید و نبایدهای رسیدن به آن محبوب را نصب‌العین و برنامه‌ی راه زندگی قرار می‌دهد.

آنان که هدفشان دنیا باشد، تمام توجه‌شان به دنیا می‌شود، دنیا را هدف می‌گیرند و به آن عشق می‌ورزند. همین امر سبب غفلت از مبدأ و معاد می‌شود و دنیاگرایی‌شان سبب پرده افتادن بر عقل و فطرتشان می‌گردد و خیر خود را تشخیص نمی‌دهند. چرا که حیات دنیوی، حیات جسمی و بدنی، یک حیات صرفاً حیوانی است (کالانعام)، و حیوان عقل و فطرت ندارد.

پس ریشه‌ی اصلی بی‌توجهی و بالبتع بی‌بهره ماندن از گنج «عقل، فطرت و وحی»، همان محبت به دنیا و جایگزین نمودن آن به جای محبت الله جل‌جلاله است. ریشه، همان قرار دادن اله‌های (اهداف) کاذب، به جای الله جل‌جلاله می‌باشد. ریشه در کوتاه‌نگری و لذت‌خواهی ظاهری و فوری است. لذا فرمود:

«إِنَّ هَؤُلَاءِ يُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَيَذَرُونَ وَرَاءَهُمْ يَوْمًا ثَقِيلًا» (الإسراء، ۲۷)

ترجمه: مسلماً اینان این دنیای زودرس را دوست دارند و روزی گرانبار (قیامت) را پشت سر می‌نهند (فراموش می‌کنند).

و فرمود:

«وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ» (البقره، ۱۶۵)

ترجمه: و برخی از مردم به جای خدا همتایانی (از بت‌ها، ستارگان و اجنه ... گرفته تا ایسم‌ها) برمی‌گزینند که آنها را چنان که باید خدا را دوست داشت دوست می‌دارند، ولی کسانی که ایمان آورده‌اند محبتشان به خداوند بیشتر است (از محبت آنها به معبودانشان). و اگر کسانی که ستم کرده‌اند آن هنگام که عذاب (آخرت) را مشاهده می‌کنند ببینند که قدرت و نیرو همه از آن خداست و خدا سخت‌کیفر است (به شدت پشیمان خواهند شد).

پس عشق به هوای نفس و محبت دنیا به عنوان هدف غایی، سبب محجوب شدن عقل و فطرت و ریشه‌ی همه خطاها و گناهان می‌گردد، لذا پیامبر عظیم‌الشأن (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) فرمود:

«حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ» - محبت دنیا ریشه همه‌ی خطاها (گناهان) است.

**سوال ۱۲:** با یک پسر از طریق سایت همسریابی آشنا شدم، با هم چت می‌کنیم تا اگر به تفاهم رسیدیم ازدواج کنیم. پسر اصرار دارد مرا ببیند ولی من می‌ترسم. آیا اشکال دارد؟ اسلام چه می‌گوید؟ (۲۰ تیر ۱۳۹۲)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

اسلام می‌فرماید: کار غیرعقلانی نکنید - خلاف اخلاق و احکام اسلامی انجام ندهید - کار خلاف شئون فردی، خانوادگی و اجتماعی خود انجام ندهید - و می‌فرماید: بی‌جهت خود را به مهلکه نیاندازید.

**الف -** تا آنجایی که ما اطلاع داریم و مکرر اعلام شده است، هیچ سایت همسریابی رسمی و مورد وثوقی نداریم. پس چرا انسان عاقل باید در مسیر و بستر نامطمئن وارد شود، آن هم برای یکی از مهم‌ترین تصمیم‌هایش زندگی‌اش، یعنی ازدواج؟!

**ب -** مطمئن باشید که همسر «چتی» به درد نمی‌خورد، نه او به درد شما می‌خورد و نه شما به درد او می‌خورید و به ندرت پیش آمده که مرتب‌ترین «چتی» با هم ازدواج کنند و در میان آنها نیز بسیار اندک هستند کسانی که به سرعت ازدواجشان به طلاق نیانجامیده است.

**ج -** به ویژه دختران دقت نمایند که معمولاً آقایان برای دختری که پای چت نشسته و در مکالمه با پسران تا این حد پیش می‌رود، هیچ واقعی فائل نیستند، چرا که هیچ اعتمادی ندارند. لذا حاضرند ساعت‌ها با آنها چت کنند، حاضرند عکس بفرستند، عکس بگیرند، ملاقات کنند، دوست بشوند ...، اما ازدواج نه.

**د -** دخترخانم‌ها دقت کنند که آن دسته از آقایان که لایق ازدواج هستند و یا دست کم در حدی قرار گرفته‌اند که می‌توان برای انتخاب همسر یا آغاز و تداوم یک زندگی مشترک روی آنها فکر کرد، معیارها، حساسیت‌ها و نکته‌سنجی‌های خاصی دارند، از جمله آن که می‌گویند: «این دختری که الان با من چت می‌کند، همین حرف‌ها را نیم ساعت پیش با کس دیگری زده است، و چه بسا دیشب با شخص سوم و روزانه با ده نفر. پس حیایش ریخته است و به درد زندگی مشترک با من نمی‌خورد.

و دختر نیز دقت کند که اگر آقا پسر آن قدر نادان و بی‌خیال بود که از این طریق دختری را برای ازدواج انتخاب کرد، پس به درد نمی‌خورد، همه‌ی انتخاب‌ها و تصمیم‌هایش همین طور سرسری است. قطعاً دخترخانم‌های وزین نیز چنین ملاک‌هایی دارند و پسر سبک‌سر، بی‌فکر و ... را نمی‌پسندند.

**ه -** پس در مجموع این طریق خوبی برای ازدواج نیست، راه خوبی برای زندگی نیز نمی‌باشد. چت دو حالت دارد، یا یک مرد ۶۵ ساله نشسته پشت خط و می‌گوید: من سارا هستم و ۱۸ سال دارم و پسر بیچاره یک ساعت با این سارای گردن کلفت ۶۵ ساله چتی حال می‌کند، و یا واقعاً یک سارای ۱۸ ساله‌ای پشت خط است. صدها و هزاران نفر مشتاق به خط این سارا خانم متصل می‌شوند، یکی می‌نویسد: من هوشنگم، آن یکی می‌گوید: «ازت خوشم اومد چه جوابی به بیژن دادی» ... و سارا خانم نمی‌فهمد که در دام و گرداب افتاده است و همین‌طور در حال فرو رفتن است.

**سوال ۱۲:** از کجا بفهمیم که یک مسلمان، مؤمن و شیعه واقعی هستیم و ایمان‌مان قلبی است یا نه؟  
(امنیت یارانه/بندرعباس) (۲۱ تیر ۱۳۹۲)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

آدمی تمامی باورها و علایق و نفرت‌های خود را به خوبی می‌شناسد، مثلاً می‌داند که پدر و مادرش را چقدر می‌شناسد، چقدر دوست دارد و چه میزان قبول دارد؟ چه چیزی را دوست دارد و از چه چیزی بدش می‌آید. پس به راحتی با اندک توجهی به خود می‌فهمد که خدا را چقدر می‌شناسد، چقدر دوست دارد و چقدر قبول دارد و چه میزان عبد و تسلیم اوست؟

البته شناخت و محبت، که ریشه و عامل گرایش و حرکت هستند، زبانی و یا ادعایی نیست، بلکه مشخصه‌هایی دارند که به آنها امتحان نیز گفته می‌شود. به عنوان مثال: نمود محبت به مادر و پدر چیست؟ آیا فرزند ترش‌رو، بداخلاق، بی‌ادب، بی‌رعایت، پرخاشگر و ... نسبت به والدین، می‌تواند مدعی گردد که آنها را دوست دارد و قدرشان را می‌داند؟ پس هر ادعایی، امتحانی دارد.

\*- اعتقاد به خدا، اسلام، پیامبر اکرم و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام و قرآن کریم نیز همین‌طور است. انسان به راحتی می‌فهمد که چقدر خدا را می‌شناسد، چقدر باور دارد، چقدر تسلیم است، چقدر مشتاق اوست، چقدر میل به وصال و لقاء دارد، چه میزان اوامر الهی را بر خواهش‌های نفسانی خود و دیگران ترجیح می‌دهد، چقدر از گناه بیزار است و اگر مرتکب شد، پشیمان شده و توبه می‌کند، چقدر به نماز علاقه دارد، چقدر تلاوت قرآن می‌نماید، چقدر در شناخت و خودسازی تلاش دارد و ...؟ اینها همه نشانه‌ها و محک‌های اسلام، ایمان و تشیع است.

\*- البته مشخصه‌های بسیاری در کلام وحی و نیز فرمایشات نورانی اهل عصمت (علیهم‌السلام) در خصوص مسلمانی، ایمان و اعتقاد و پیروی اهل بیت علیهم‌السلام بیان شده است، خُب انسان به راحتی می‌تواند دریابد که چقدر دارای این مشخصات است؟

به عنوان مثال در قرآن کریم در مشخصات مؤمن فرمود:

«قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ \* الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ \* وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ \* وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ \* وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ...» (المؤمنون، ۱ به بعد)

ترجمه: به راستی که مؤمنان رستگار شدند \* آنان که در نمازشان خشوع می‌ورزند (فروتنند) \* و آنان که (از سخن، عمل، تخیل و ...) بیهوده روی‌گردانند \* و آنان که به (دادن) زکات عمل می‌کنند \* و آنان که نگهدار شهوت (جنسی) خود هستند (پاکدامند) و ... .

همچنین در آیات قرآن و احادیث آمده است، مؤمن، خدا را هدف می‌گیرد و خود را برای او خالص می‌کند، مؤمن عمل صالح انجام می‌دهد [ایمان در عمل متجلی می‌گردد]، مؤمن دروغ نمی‌گوید، غیبت نمی‌کند، تهمت نمی‌زند، تمامی (سخن‌چینی) ندارد، به خود و دیگران ظلم نمی‌کند، خوش‌اخلاق است، صله‌ی ارحام دارد، به پدر و مادر نیکی می‌کند، جواد است و نه بخیل و ... .

البته اینها همه صفات کمالیه هستند و کمال نیز محدود نیست، پس هر کس بیشتر این صفات را در خود بروز داد، مؤمن‌تر است.

حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه‌السلام) فرمودند: «الاسلام هو التسليم». اسلام تسلیم شدن است و انسان به راحتی می‌فهمد که تا چه اندازه تسلیم است و تا چه اندازه به اسلام شوق دارد؟

**سوال ۱۴:** آیا دعای آدم گناهکار نیز برای ظهور مؤثر است؟ اصلاً چگونه باید دعا کرد؟ مثلاً صلوات بفرستیم مؤثر است؟ (لیسانس/تبریز) (۲۳ تیر ۱۳۹۲)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

دعا یعنی خواندن خدا و عرض حاجت و خواسته نزد او که قطعاً همراه با باور و امید است. و خداوند کریم و رحمان و رحیم به همه‌ی بندگانش فرمود که متوجه او شوند، او را بخوانند و از او بخواهند و خود نیز استجاب را وعده داده است. و در این وجوب، نه تنها نفرمود گناهکاران نیایند، بلکه فرمود آنها بیشتر متوجه رحمت و لطف من به خودشان باشند.

آیت‌الله جوادی آملی: «دعا طبق بیان نورانی امام سجاد (سلام‌الله‌علیه) بهترین عبادت است و ذات اقدس إله در این آیه‌ی مبارکه که فرمود: **ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ**؛ به سه نکته اشاره کرد. نکته‌ی اول این که دعا عبادت است. دوم این که ترك دعا استکبار است. سوم این که خداوند مستکبران را، یعنی تارکان دعا را به دوزخ تهدید کرده است.»

**الف -** دعا خواستن است و خواستن ابتدا در «دل» ایجاد می‌شود و سپس در قالب کلام به زبان نازل می‌گردد. پس اگر دل گناهکاری متوجه خلیفه‌الله و امام‌الرحمة گردید، متوجه، خوشحال و شاکر باشد که خدا نظر لطف خاصی به او دارد که دلش رازگناه متوجه امام کرده است و نورحقیقت را برظلمات قلبش تابیده است.

**ب -** دعای خیر همیشه مقبول است. چنانچه خیرخواهی همیشه مقبول است. به ویژه اگر دعای (خواستن دل) کسی، هر چقدر هم که گناهکار باشد، متوجه اسلام، قرآن، اهل بیت (ع) و نجات مسلمین و بشریت باشد. قطعاً کسی که امام (علیه‌السلام) و ظهورش را دعا کند، مشمول دعا‌های ایشان نیز واقع می‌گردد. اهل بیت (ع) به هیچ کس بدهکار نمی‌مانند.

**ج -** صلوات، هم خودش دعا است و هم بهترین دعا است و هم دعای مستجاب است. لذا فرمودند قبل و بعد از هر دعای خود، صلوات بفرستید، چون حتماً دعای مستجاب است و خدا کریم‌تر از آن است که اول و آخر دعایی را مستجاب کند، و بین آن را مستجاب ننماید.

**د -** اما دقت کنیم که دعا یعنی «خواستن» و انسان اگر واقعاً خواست، واقعاً دعا کرده است و کسی که چیزی را بخواهد، حتماً ضمن دعا به سراغ آن هم می‌رود. چنانچه امام رضا (علیه‌السلام) فرمودند: کسی که دعا کند و در پی تحققش نباشد، خودش را مسخره کرده است. پس کسی که خواهان تعجیل در ظهور حضرتش (عج) می‌باشد، در خودسازی و زمینه‌سازی ظهور نیز کوشا می‌باشد.

**ه -** پیامبر اکرم (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) و سایر معصومین (علیهم‌السلام)، دو ساعت فکر کردن را از هفتاد سال عبادت بالاتر شمرده‌اند، پس بهترین دعا، فکر کردن است و این دعا با فکر است که لفظ خالی نیست، بلکه روح دارد، بالا می‌رود و مستجاب می‌گردد. پس با مطالعه، تفکر، تأمل، تعمق، بصیرت و عمل صالح، به دعای خویش روح والا ببخشیم.

**و -** دائم برای ایشان صلوات فرستادن، دعای فرج خواندن، دعای الهی عظم بلاء ... را مرتب خواندن، دعای توسل، دعای عهد، زیارات وارده و... همه خوب و مستجاب است، ولی عمق این خواستن و میزان صدق در خواندن این دعا، متناسب با دغدغه‌ها و علایق خودمان است و استجابتش با عمل و تلاش مخلصانه قطعی‌تر است.

**ز -** اما راجع به دعای گناهکار و استجاب آن، حرف و سخن بسیار است. در حدیث قدسی فرمود: «اگر بندگان گناهکار من می‌دانستند که چقدر مشتاق بازگشت آنها هستم، در پوست خود نمی‌گنجیدند.»

او ما را دوست دارد که خلق کرده است و بیشتر دوست دارد که انسان و قابل خلیفه شدن آفریده است، و عاشق ماست که نسبت به ما تواب، غفار، ستار، رحمان، رحیم، سریع‌الرضا، مجیب‌الدعوات و کریم است و این ماییم که روی برمی‌گردانیم.

پس، بازگردیم و به ویژه در این ماه مبارک که میهمان بارگاهش هستیم، دعا کنیم و دعا برای ظهور حضرتش را همیشه سرلوحه‌ی خواست‌های عقلی، قلبی و لفظی خود قرار دهیم.

اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم

**سوال ۱۵: چگونه بفهمیم که نماز، روزه و سایر عبادات ما برای خداست و مقبول است یا خیر؟**

(لیسانس حسابداری - زاویه/استان مرکزی) (۲۴ تیر ۱۳۹۲)

**پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:**

هر چند خداوند متعال علیم است و اسرار و نهای همه چیز نزد اوست و اوست که از خود ما به ما نزدیک‌تر است و بالاخره اوست که اعمال را قبول یا رد می‌نماید، اما چنین نیست که انسان خودش هیچ نداند و نفهمد و تا قیامت از قبولی اعمال خود بی‌خبر بماند. اگر به ناگاه در قیامت متوجه شود که اعمالش مقبول نبوده، چه خواهد کرد و چه می‌تواند بکند؟! خدا که انسان را در هاله‌ای از ابهام، شک و تردید نگه نمی‌دارد. لذا در دنیا است که باید بفهمد عملش قبول بود یا خیر؟ تا اگر دید شرایط قبول را ندارد، خودش و عملش را اصلاح نماید.

**الف -** ابتدا توجه شود که «شرط صحت» با «شرط قبول» متفاوت است. ممکن است کسی با رعایت تمامی احکام مربوطه، نماز بخواند یا روزه بگیرد. حُب نماز و روزه‌اش صحیح است، یعنی قضا ندارد، کفاره ندارد، اما این که قبول واقع شده باشد یا خیر؟ مسئله‌ی دیگری است.

**ب -** برای فهم قبولی اعمال، ملاک‌ها و مشخصه‌هایی بیان کرده‌اند که در رأس همه‌ی آنها «اخلاص» است. یعنی انسان ببیند برای چه و برای که نماز می‌خواند، برای چه و برای که روزه می‌گیرد و ...؟ آیا اطاعت احکام الهی و رعایت آنها نزد او یک رسم و رسوم ملی است؟ آیا یک عادت است؟ آیا خدایی ناکرده محض ریاست؟ آیا اهداف دیگری به غیر از بندگی خدا دنبال می‌کند؟ مثلاً روزه می‌گیرد تا مدتی رژیم غذایی داشته باشد یا لاغر شود یا فشار خونس تنظیم گردد، یا برای خداست؟

بدیهی است که انسان خودش می‌فهمد که با چه هدفی و چرا کاری را انجام می‌دهد؟ و نزد خدا آن کار قبول است که برای او باشد و انسان روبه رشد و خوشوقت و مرضی الله نیز کسی است که نه فقط نماز و روزه، بلکه همه‌ی کارهایش [از تحصیل گرفته تا شغل برای تأمین معاش، از نیکی به والدین گرفته تا جهاد، از ازدواج گرفته تا فعالیت‌های اجتماعی و ...]، همه‌اش برای خدا باشد و تسلیم او باشد. چنانچه به حضرت ابراهیم (علیه‌السلام) فرمود:

«قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ \* لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ»  
(البقره، الأنعام، ۱۶۲ و ۱۶۳)

ترجمه: بگو در حقیقت نماز من و [سایر] عبادات من (حج، قربانی و ...) و زندگی من و مرگ من برای خدا پروردگار جهانیان است \* [که] او را شریکی نیست، و بر این [کار] دستور یافته‌ام، و من نخستین مسلمانم.

**ج -** همچنین برای عبادات مقبول «نتایج» یا بازتاب‌ها یا به تعبیری تأثیرهایی هم بیان شده است که انسان به وضوح آنها را می‌بیند و درک می‌کند، پس اگر آن تأثیرها را در خود ندید، معلوم است که هر چند عبادتش از شرایط صحت برخوردار بوده، اما شرایط قبول را نداشته یا کم داشته است.

به عنوان مثال: قرار است که روزه، مسلمان را با قرآن مأنوس نماید، او را بر هواک نفس و خواهش‌های حیوانی مسلط نماید، یاد تشنگی و گرسنگی روز قیامت را در او زنده نگهدارد، او را از گناهان اعضای بدن محفوظ بدارد و ...، حال باید ببینیم که روزه‌ی ما چنین تأثیری بر ما داشته است؟ در این ماه مبارک رمضان، ضمن گرسنگی و تشنگی، چقدر وقت و حوصله برای تلاوت قرآن کریم و تأمل و تدبر در آیاتش گذاشته‌ایم، چقدر به دنیا و آخرت خود فکر کرده‌ایم و ...؟

یا برای نماز آثار و خواصی بیان نمود، از جمله آن که «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ»، یعنی نماز ناهی فحشا و منکر است. نماز بازدارنده از انحراف و گناه است و ...؛ پس باید ببینیم که آیا نماز ما چنین تأثیری داشته است؟ اگر کسی نماز صبح را خواند اما تا قبل از نماز ظهر دچار معصیت شد، هیزی کرد، دروغ گفت، غیبت کرد، رشوه گرفت، به والدین تندی کرد، بی‌انصافی کرد، به خانواده ظلم کرد و ...، معلوم می‌شود که نماز صبح او هر چند صحیح بوده، اما مقبول نبوده است؛ چرا که اثری نکرده است.

نماز معراج مؤمن است، نماز گفتگو و راز و نیاز با معبود و معشوق است، پس باید با شوق و ذوق اقامه شود، اما آیا ما شوقی هم داریم، یا فقط نماز می‌خوانیم؟

مؤمن نه تنها اقامه‌ی نماز می‌کند، بلکه از نمازش نیز محافظت می‌کند، تا با غفلت‌ها و گناهان، فاسد و بی‌فایده نشود «عَلَى صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ».

**سوال ۱۶:** نسبت جمعیت شیعه به جمعیت مردمان کره زمین شاید هفتاد به یک باشد و همه نیز خود را محق می‌دانند. آیا ساده لوحانه نیست که ما خود را منتخب خدا بدانیم. (دیپلم/تهران) (۲۴ تیر ۱۳۹۲)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

ما اسلام و تشیع را حق می‌دانیم و سعی می‌کنیم حق‌گرا باشیم، نه این که الزاماً خود را منتخب خدا بدانیم، چرا که حالا معلوم نیست که خود ما چقدر مسلمان و شیعه باشیم.

بدیهی است که اگر «حق» تعریفی نداشته باشد و برای تشخیص آن نیز ملاک و معیاری وجود نداشته باشد، همین وضعیت پیش می‌آید و هر کسی خود را محق می‌خواند و اگر داور و قضاوت لازم آید نیز ملاک‌های باطل محک تشخیص حق می‌شوند، ملاک‌هایی چون قدرت و اکثریت.

اگر به اندیشه‌های غربی توجهی کنید، همیشه چه به صورت مستقیم و چه غیرمستقیم «قدرت» را ملاک «حقانیت» برشمرده‌اند، همیشه حق با کسی است که دارای قدرت بیشتری است و می‌تواند خواسته‌اش را با زور محقق و نظرش را با زور القا نماید. البته تا نیم قرن پیش که به نفعشان بود، «اکثریت» را ملاک تشخیص «حقانیت» قرار داده بودند، اما از دوره‌ای که احساس کردند اکثریت در کشور خودشان و بالتبع اکثریت در جهان با صاحبان «قدرت»، سیاست‌ها و عملکردهایشان مخالف هستند، مدعی شده‌اند که دیگر «اکثریت» ملاک نیست و اساساً اکثریت نامطالع نباید بیاید در یک امر تخصصی شرکت کرده و نظر بدهند، به ویژه در عرصه سیاست، ثروت و قدرت.

نگاه شمارشی به حقانیت، [مثل یک به هفتاد بودن شیعیان]، همین ملاک قرار دادن اکثریت، برای شناخت «حق»، حقانیت و محق بودن» است که البته ملاک باطلی است.

پیامبران وقتی آمدند، یک نفر بودند در مقابل جمعیتی کافر؛ جمعیتی که خود را به حق می‌دانستند و به همین اکثریت اولاد و قوم و نیز قدرت و ثروت استناد می‌کردند؛ پس آیا انبیا نباید این اکثریت جاهل را به نور علم دعوت می‌کردند؟!

معلم وقتی سر کلاس می‌رود، فقط یک نفر است در مقابل ده‌ها دانش‌آموز بی‌سواد که همه در دنیای خود زندگی می‌کنند و خود را محق می‌دانند، پس تدریس نکند و تعلیم ندهد.

در حوادث تاریخی نیز اغلب اکثریت با کفار و ظالمین بوده است. در کربلا ۷۲ نفر در مقابل سی هزار نفر در همان میدان و صدها هزار نفر دیگر در مکه، مدینه و شامات بودند که شاید نسبتشان از یک به هفتاد هم کمتر می‌شد. اگر این عده فقط با سپاه دشمن در همان کربلا مقایسه شود، یک به حدوداً ۴۱۶ نفر است و اگر با جامعه‌ی اسلامی منحرف شده که به معاویه و یزید امیرالمؤمنین می‌گفتند مقایسه شوند، نسبتشان از یک به ده هزار نیز بیشتر می‌شود. حال آیا می‌توان گفت که حق با یزید و یزیدیان بوده است.

از این رو ما معتقدیم که «حق» تعریف مشخصی دارد و حتماً باید منطبق با حقیقت هستی باشد، نه نظر شخصی. ملاک تشخیص هم دارد که ابتدا «عقل» است. اثبات حقانیت وحی، حقانیت اسلام، حقانیت تشیع نیز با همان «عقل» صورت می‌پذیرد و اگر کسی می‌خواهد تکذیب کند نیز باید دلیل عقلی بیاورد، نه این که تعداد موافقان خود را بشمارد. این منطق مورد قبول عقل نیست.

امروزه امریکا معتقد است که کشوری چون ایران باید مانند کشورهای دیگر تحت سیطره و سلطه‌ی امریکا باشد. جمعیت ایران ۷۵ میلیون و امریکا نزدیک به ۴۰۰ میلیون است، آیا آنها در این استکبار محق هستند؟! پس ساده‌لوحانه این است که کثرت جمعیت را ملاک حق و حقانیت قرار دهیم، همچنان که عاقلانه نیست اگر ثروت و قدرت را تعریف و ملاک حقانیت قرار دهیم.



**سوال ۱۷:** چرا یکی سعید می‌شود و یکی شقی، یکی به سمت تقوا می‌رود و یکی به سمت معصیت؟ مگر هر دو انسان و دارای یک شرایط نیستند؟ (۲۵ تیر ۱۳۹۲)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

دارایی‌ها تنها علل سعادت و شقاوت نیستند که بگوییم چرا دو نفر که برخوردار از موهبات همگون می‌باشند، متفاوت و حتی متضاد می‌شوند؟ بلکه علل بسیاری برای سعادت یا شقاوت، موفقیت یا شکست، رشد یا انحطاط، ایمان یا کفر، تقوا یا معصیت و ... وجود دارد.

دارایی‌ها اغلب حکم ابزار و امکانات را دارند و هیچ دلیلی نیست که دو نفر از یک ابزار یک نوع استفاده ببرند. مثل دو نفر که عقل معاش دارند، یکی آن را صرف کسب درآمد حلال می‌کند و دیگری صرف حقه‌بازی و کلاهبرداری؛ دو نفر سرمایه و ثروت دارند، یکی در راه خیر مصرف می‌کند و دیگری در راه شر؛ دو نفر علم واحدی دارند، یکی در راه رشد خود و جامعه به کار می‌بندد، دیگری در راه هلاکت خود و مردم.

ریشه‌ی این تفاوت‌ها و استفاده‌های متضاد از نعمات واحد الهی، به «توجه» برمی‌گردد و «توجه» نیز همیشه به سوی «محبوب» است. پس محبوب هر چه شد، توجه بدان سو جلب می‌گردد و «توجه» به هر سمتی متمایل شد، انسان بدان سو رهسپار می‌گردد.

انسان، روح دارد که اصل اوست، بدن هم دارد که لازمه‌ی حیات او در دنیای مادی است. هر کدام نیز نیازها و خواهش‌هایی دارند و بدیهی است که نیاز روح معنوی است، چون سنخ خودش معنوی است و نیاز جسم مادی است، چون خودش از ماده است. پس مهم است که انسان کدام را اصل بداند و به کدام توجه کند؟!

خداوند متعال و متان، همه‌ی چگونگی‌های روحی، روانی، جسمی، معنوی و مادی انسان را برای او تعریف کرده است. ابتدا و انتهایش را بیان داشته است «انالله وانا الیه راجعون»، موهبات اعطایی‌اش، از عقل گرفته تا نفس را برشمرده است و می‌فرماید: کتابی برایت فرستادم که در آن شرح خودت است، عقل هم که داده‌ام، پس در آن تعقل کن:

«لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ» (الأنبياء، ۱۰)

ترجمه: در حقیقت ما کتابی به سوی شما نازل کردیم که یاد (شرح) شما در آن است آیا نمی‌اندیشید.

هدف را معرفی کرده «و الیه المصیر» و نقشه‌ی راه را نیز در عقل که نبی درونی است و فطرت که سرشت آفرینش اوست تبیین کرده است و همچنین برایش نبی بیرونی (انبیا) و کتاب و نیز امام و اسوه و رهبر هم فرستاده است و متذکر شده است که این نعمات را دادم، اما همه چیز به همان «توجه» خودت برمی‌گردد، پس اگر تو متوجه «دین فطری - خداپرستی فطری است» خود باشی، راه درست و برنامه‌ی درست را می‌یابی:

«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (الروم، ۳۰)

ترجمه: پس حق‌گرایانه روی دل خود را به سوی این دین (دین اسلام) کن همان طریقه و آیین فطری خدا که مردم را بر پایه‌ی آن آفریده و سرشته، (و) هرگز تبدیلی در آفرینش (تکوینی) خدا نباشد (و در آیین تشریحی او هم نباید باشد)، این است دین ثابت و استوار، ولكن بیشتر مردم نمی‌دانند.

اما عده‌ای، همه‌ی توجه خود را معطوف به این بدن و حیات مادی می‌کنند و بدن انسان، خواهش‌ها و نیازهایش نیز هیچ فرقی با بدن حیوان ندارد. در چنین شرایطی انسان «متوجه» سایر دارایی‌های خود چون «عقل و فطرت» نمی‌شود و بالتبع به «وحی» نیز توجه نمی‌کند، لذا این دارایی‌ها به او سودی نمی‌رساند و چون توجه‌شان معطوف به زندگی حیوانی است، مانند یک حیوان زندگی می‌کنند و با این غفلت خود سرمایه‌هایشان را به آتش کشیده و می‌سوزانند:

«وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَّا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَّا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَّا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ» (الأعراف، ۱۷۹)

ترجمه: و حقا که ما بسیاری از جن و انس را (گویی) برای دوزخ آفریده‌ایم، زیرا که دل‌ها دارند ولی (حقایق را) بدان نمی‌فهمند، و چشم‌ها دارند ولی بدان (به عبرت) نمی‌نگرند و گوش‌ها دارند ولی بدان (معارف حقه را) نمی‌شنوند آنها مانند چهارپایانند بلکه گمراه‌ترند (زیرا با داشتن استعداد رشد و تکامل، به راه باطل می‌روند) و آنها همان غافلانند.

پس تمام این تفاوت‌ها و تضادها در عین دارایی واحد، به «محبوب» و «توجه» به او برمی‌گردد. وقتی محبوب خدا نشد، حتماً دنیا می‌شود و «حُبُّ الدُّنْيَا، رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ» یعنی: محبت دنیا ریشه‌ی همه گناهان است.

بت‌پرستان زمان حضرت ابراهیم (علیه‌السلام)، توجه خود را معطوف ستاره و ماه و خورشید کردند و آنها را معبود و ربّ خود قلمداد نمودند و از ایشان خواستند که او نیز بدان سو توجه نماید. ایشان توجه کردند و گفتند که اینها همه غروب و افول دارد و من افول‌کنندگان (فانی‌ها) را دوست ندارم. پرسیدند پس چه چیزی را دوست داری و توجهت به کجاست؟ فرمود:

«إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (الأنعام، ۷۹)

ترجمه: به یقین من روی (توجه دل) خود را به سوی کسی که آسمان‌ها و زمین را پدید آورده متوجه نمودم در حالی که با اخلاص و حق‌گرایم. و من از شرک‌آوران نیستم.

آری، توجه دل به سوی محبوب است. خواه دنیا و مظاهرش باشد و خواه خدا.

**سوال ۱۸:** اگر فقر بیاید، ایمان می‌رود. در مسائل اقتصادی به این اصل تأکید می‌کنند، آیا این سخن درست است؟ (لیسانس برق) (۳۱ تیر ۱۳۹۳)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

البته که این سخن درست است. در حدیثی به صراحت بیان می‌فرمایند که «كاد الفقر ان يكون كفراً»، یعنی: «نزدیک است که فقر به کفر بیانجامد». (اصول کافی، سیوطی و ...)

**الف -** اما باید دقت شود که «فقر» به معانی و مقاصد متفاوتی در احادیث بیان شده است. لذا در احادیث بسیاری فقر مورد نکوهش و مذمت قرار گرفته است و متقابلاً در احادیث بسیاری مورد مدح قرار گرفته است، تا آنجا که پیامبر اکرم (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) می‌فرمایند: «الفقر فخری»، یعنی فقر افتخار من است.

**ب -** فقر ممدوح انسان در قرآن کریم تصریح شده است. این فقر یعنی انسان باید بداند که ذاتاً موجودی نیازمند است و هیچ گاه نیز بی‌نیاز نخواهد شد؛ اما این نیاز، نیاز به خداوند متّان و ربّ جلیل، الله جلّ جلاله است. چنانچه به همه‌ی انسان‌ها [از مؤمن و کافر] متذکر شده و می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» (فاطر، ۱۵)

ترجمه: ای مردم، شما باید نیازمندان به خدا، و خداست بی‌نیاز و ستوده.

همچنین تصریح می‌نماید که این انسان ذاتاً فقیر که هیچ گاه نیز بی‌نیاز و غنی نخواهد شد، اگر خود را غنی ببیند (گمان کند)، طغیان می‌کند. یعنی از پوسته‌ی حقیقی خود که بندگی است و صراط مستقیم رشد خارج می‌گردد:

«كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُفٍ \* أَنْ رَأَاهُ اسْتَغْنَى» (العلق، ۶ و ۷)

ترجمه: چنین نیست (که می‌پندارید)، حقاً که انسان سرکش می‌کند \* وقتی خود را بی‌نیاز (غنی) می‌بیند.

**ج -** اما آن فقری که مورد نکوهش قرار گرفته و چه بسا سبب تزلزل در ایمان شود و حتی به کفر بیانجامد نیز فقط منحصر به فقر اقتصادی (بی‌پولی) نمی‌باشد، هر چند که فقر اقتصادی یا مالی یکی از مصادیق بارز آن است.

بدیهی است که فقر فرهنگی، فقر علمی و فقر آگاهی و اطلاع از حقایق و واقعیت‌ها (جهل و بی‌بصیرتی)، به مراتب بیش از فقر اقتصادی موجبات تزلزل ایمانی و حتی گرایش به کفر را فراهم می‌آورد.

بی‌تردید کسی که به خاطر فقر مالی، دچار اعوجاجات اعتقادی و ناهنجاری‌های رفتاری می‌شود، از فقر فرهنگی، علمی و تربیتی بیشتر رنج می‌برد و تزلزل یا فرو ریختن اعتقاداتش نیز به همین خاطر است. وگرنه شاهدیم که بسیاری از مؤمنین فقیر (مالی) هستند یا دست کم ثروتمند نیستند و ایمانشان نیز روز به روز راسخ‌تر می‌گردد. کمتر ثروتمندی به راحتی سر به سجده می‌گذارد، طغیان نمی‌کند، از تکبر گریزان است، تقوای الهی پیشه می‌کند، در راه خدا، دین، ایمان، قرآن و نوامیس معنوی‌اش جان و مال را فدا می‌کند. اما اغلب مؤمنین و مجاهدین راه خدا ثروتمند نبوده و نیستند. پس دلیل نمی‌شود که فقر مالی، الا و لابد ایمان را زایل نموده و کفر را جایگزین نماید. بلکه فقرهای دیگر سببیت بیشتری دارند.

**سوال ۱۹:** زنی را می‌شناسم که مدعی ارتباط با امام زمان (عج) است و هواداران بسیاری هم دارد ...، با استدلال به آیات و روایات بگویید که ادعای این خانم درست است یا خیر؟ (کارشناسی/نور) (۳۱ تیر ۱۳۹۲)

در متن این سؤال آمده است: این گروه به دلیل ارتباط (ادعایی) با امام زمان (عج) از هیچ مرجعی نیز تقلید نمی‌کنند و مدعی هستند که علمای والا مقام در قم و شهرستان‌ها از طریق عالم غیب او را می‌شناسند، اما کتمان می‌کنند.

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

عادت بد و رفتار غلطی در جامعه‌ی ما باب شده است؛ به اذهان عمومی القا کرده‌اند که هر کس، هر چه دلش خواست می‌تواند بگوید و ادعا کند و مقبول واقع می‌شود تا وقتی کسی خلافش را به اثبات نرساند و هر کس مخالف است یا قبول ندارد، باید از قرآن و حدیث دلیل بیاورد و رد کند(!؟) این قانون بی‌منطق در کجای دنیا به غیر عالم القایی به اذهان عمومی مسلمین وجود دارد؟!

آن خانم است که باید با استدلال به آیات و روایات ادعای کذب خود را به اثبات رساند و اگر نتوانست باید مورد تنفر مردم و البته محاکمه و مجازات به عنوان شیادی و اغفال قرار گیرد.

**الف -** متأسفانه در کشور ما از این خانم‌ها (و البته گاه آقایان) مدعی بسیار هستند و علت اصلی رشد آنها نیز عوامی، سادگی و بی‌بصیرتی برخی از مردم می‌باشد و جالب آن که گویا تعداد این افراد عوام و بی‌بصیرت که همیشه آماده‌ی فریب خوردن هستند، در میان مرفهین و حتی تحصیل‌کرده‌ها بیشتر است!

گاه می‌بینید برخی از مردم عاشق این هستند که «حرف مفت»، «حرف یاوه»، «حرف غیراصولی و غیرمنطقی» و در نهایت «ادعای دروغ» بشنوند و تابع آن گردند! برخی واقعاً به تعبیر قرآن کریم، «مشتري حرف مفتند». اگر کسی با اینها دو کلمه حرف جدی بزند، حوصله‌ی گوش کردن ندارند، اما به دنبال غیبت، تهمت، دروغ، شایعه و نمّامی مثل آب، روان می‌شوند! اگر عالمی در نزدیکی آنان مجلس سخنرانی داشته باشد، عمراً شرکت نمی‌کنند، اما اگر رمالی، فالگیری، دعانویسی (به اصطلاح غلط) و یا مدعی مشاهده یا ارتباطی پیدا شود، سراسیمه به سویش می‌شتابند:

«وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ»  
(لقمان، ۶)

ترجمه: و برخی از مردم کسانی‌اند که سخن بیهوده را خریدارند تا [مردم را] بی [هیچ] دانشی از راه خدا گمراه کنند، و [راه خدا] را به ریشخند گیرند برای آنان عذابی خوارکننده خواهد بود.

**ب -** قابل توجه آن که، هر کدام از این افراد مدعی ارتباط با امام زمان (عج)، قبل از هر چیز هواداران خود را از عوامل آگاهی‌بخش و هدایت‌کننده مثل نماز، تقلید، زیارت عاشورا، ذکر لا اله الا الله، رجوع به علما و دانشمندان و ... دور می‌کنند!

آیا اثبات کلاشی چنین افرادی استدلال و استناد به آیه‌ی قرآن و حدیث می‌خواهد؟! امام زمان (عج) فرموده است در غیبت من به فقها مراجعه کنید، مدعی می‌گوید: خیر به بنده مراجعه کنید! امام صادق (علیه‌السلام) و دیگر امامان فرموده‌اند: هر گاه به ما دسترسی نداشتید، به فقها رجوع کنید و از آنها تقلید کنید (... و للعوام ان یقلدوه)، یک مدعی می‌گوید: خیر بنده ارتباط دارم، به من رجوع کنید. بعد هواداران نیز این همه علم مستدل به آیه و حدیث را رها می‌کنند و دنبال او راه می‌افتند! حُب البته اسلام آسان‌تری است. نماز و تقلید و سایر احکام را ندارد و در ضمن با پرداخت پول به آن خانم، به خدا و امام و ... نیز نزدیک‌تر می‌شوند و در واقع همه را می‌خرند!

چطور شد که علمای والامقام ما در قم و سایر شهرها، آن قدر والامقام هستند که از عالم غیب مطلع شده و برایشان در معرفی این خانم شیاد خبر می‌رسد، بعد یک دفعه آن قدر اسیر هوای نفس می‌شوند که

این خبر غیبی را کتمان می کنند و به خاطر این کتمان نشان نیز از آن مقام والا هیبوط نمی کنند؟! آخر تکذیب این اراجیف، آیه و حدیث می خواهد. آیا در آیات نیامده است که «**افلا یعقلون**» آیا تعقل نمی کنند؟!

**ج -** ما نیز چندتا از این خانم های مدعی می شناسیم. انصافاً چه هواداران ولخرجی هم دارند، از پول، انگشتر و حتی هدیه ی خودرو و ویلا هم دریغ نمی کنند. آن خانم ها نیز حسابی به حماقت هوادارانشان می خندند.

خانمی را می شناسیم که عین ۳۰ روز ماه مبارک رمضان، هواداران روزها برایش کباب باد می زنند و می گویند: خانم چون مرتبط شده، دیگر نباید روزه بگیرد و نماز بخواند. اولین تعلیم این خانم ترک ذکر «لا إله الا الله» بود و دومین تعلیم شیطانی اش نیز ترک زیارت عاشورا بود و اکنون به دستور ترک تقلید و نماز نزدیک شده است.

در هر حال اینها وقت ادعای خود، به هیچ آیه و حدیث و نشانه ای استدلال نکردند که تکذیبشان آیه و حدیث بخواهد و قرار نیست برای تکذیب هر کلاهبرداری حتماً آیه و حدیث بیان شود، بلکه باید از مدعی دلیل خواست. هر موقع دلیلی بر ارتباط خود ارائه کردند و دلیلی بر تعطیلی باب فقه و فقاقت اقامه کردند، ما نیز دلایل رد ادعاهایشان را ارائه می کنیم.

WWW.X-SHOBBHE.COM

**سوال ۲۰:** چرا خداوند شهوات و اعمال حرام را برای انسان زینت داده است، اما عبادت را زینت نداده است (مگر برای خواص)، لذا مردم بیشتر به سوی معصیت می‌روند؟ (سیکل/قم) (۳ مرداد ۱۳۹۲)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

آری، خداوند متعال در یک آیه شریفه می‌فرماید:

«زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِصَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ» (آل عمران، ۱۴)

ترجمه: محبت مشتهیات (دنیا) از زنان و فرزندان و اموال انبوه فراوان از طلا و نقره و اسبان نشاندار و چهارپایان و کشت و زرع، برای مردم مزین و آراسته شده است، حال آن که اینها وسیله‌ی برخورداری زندگی دنیاست، و خداست که بازگشت نیکو نزد اوست.

**الف -** نه تنها خداوند متعال هیچ حرامی را برای انسان زینت نداده است، بلکه فطرت انسان را چنین سرشته است که از سخن یا رفتار زشت و پلیدی (حرام) بدش می‌آید. چنانچه همگان از دروغ، تهمت، فتنه، سرقت، قتل، جنایت، شرک و ... بدشان می‌آید، اگرچه خودشان دچار و مرتکب آن باشند. این ابلیس و شیاطین انس و جن هستند که محرمت را در نظر انسان جلوه می‌دهند، نه خداوند حکیم و مٔان.

**ب -** انسان در این دنیا زندگی می‌کند و زندگی دنیوی نیز مادی است، لذا نوع بشر نیز از بدن مادی و نیازها و تمایلات و اسباب کمال آن برخوردار است. پس بدهی است که باید نسبت به این حیات و ابزارش کشش و محبتی داشته باشد؛ و هیچ محبتی به چیزی ایجاد نمی‌شود، مگر آن که انسان در آن چیز کمالی ببیند. کمال زینت است، لذا شهوات جنسی و دنیوی (خوردن، خوابیدن و ...)، همسر، فرزند، پول، ثروت و امکانات برای انسان زیبا و زینت هستند، چون وسایل رشد او در این عالم می‌باشند. اما انسان الزامی ندارد که این ابزار را به صورت حرام و در راه معصیت مورد استفاده قرار دهد، می‌تواند به صورت حلال و در راه رشد مورد بهره‌وری قرار دهد.

**ج -** اما خطای انسان آنگاه است که این زینت‌ها یا ابزار فانی را به جای وسیله، «هدف» بگمارد و آنها را «إله»، «معبود»، «رب»، «غایت» و هدف نهایی خود فرض نماید، لذا پس از آن که فرمود اینها زینت هستند، افزود که البته متاع دنیا هستند و شما باید چشم به آخرت داشته باشید. دنیا فانی است و آخرت باقی. متاع دنیا به همگان داده می‌شود، اما متاع آخرت مخصوص مؤمنین است و پاداش آنها نزد خداوند منان است.

**د -** خداوند متعال پیش و بیش از این که دنیا و متاعش که ملزومات زندگی مادی هستند را برای انسان زینت دهد، به او فطرتی کمال‌جو داده است. یعنی فطرتی خداجو، خدانشناس و خداپرست و این کمال‌جویی را برای او زینت قرار داده است. آیا غیر از این است که همه‌ی انسان‌ها [از خوب و بد، مؤمن و کافر، سعید و شقی و ...] عاشق کمال هستند؟! و البته کمالی جز خداوند متعال وجود ندارد، هر چند بسیاری متوجه نشوند و ندانند؟! پس همه را فطرتاً عاشق خودش آفریده است و این عشق را برای بشر زینت داده است. لذا فرمود روی و جهت خود را متوجه ندای فطریات کن که دین استوار همین است:

«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (الروم، ۳۰)

ترجمه: پس حق‌گرایانه روی دل خود را به سوی این دین (دین اسلام) کن همان طریقه و آیین فطری خدا که مردم را بر پایه‌ی آن آفریده و سرشته، (و) هرگز تبدیلی در آفرینش (تکوینی) خدا نباشد (و در آیین تشریحی او هم نباید باشد)، این است دین ثابت و استوار، و لکن بیشتر مردم نمی‌دانند.

خداوند متعال به بشر عقل داده است و آن را برای او زینت قرار داده است و محبت عقل را نیز در وجود او سرشته است؛ و زینت عقل را نیز «ادب» قرار داده است. چنانچه رسول اکرم (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) فرمود: «حُسْنُ الْأَدَبِ زِينَةُ الْعَقْلِ - ادب نیکو، زینت عقل است».

**ه -** خداوند منان، کمال را برای انسان زینت قرار داده است و محبت کمال و عشق به کمال (عشق به خودش) را در سرشت آدمی نهاده است. آیا غیر از این است که انسان حیات، علم، جمال، جلال، قدرت، غنا، رأفت، رحمت ... و سایر کمالات را دوست دارد و هر چه از کمالات را نام ببرد، خارج از اسمای الهی (نشانه‌های ربّ) نیستند.

عشق به حیّ، علیم، جمیل، جلیل، قادر، متعال، غنی، رئوف، رحیم و ... در وجود است که سبب عشق به آثار و نمودهای آن می‌گردد.

**و -** اما انسان گاهی توجه خود را از فطرت الهی به سوی بدن، دنیا و نفس حیوانی برمی‌گرداند، به ندای عقل و فطرت توجه نمی‌کند، تذکرات و اندازها را نادیده و ناشنیده می‌انگارد، کوتاه‌بین می‌شود، نشانه‌ها را به جای صاحب نشان قرار می‌دهد، اینها را همان کمال خود فرض می‌کند و طبعاً عشقی که باید به معشوق حقیقی داشته باشد را متوجه چیزهایی می‌کند که به جای او إله قرار داده است:

«وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَنْدَاداً يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ» (البقره، ۱۶۵)

ترجمه: و برخی از مردم به جای خدا هم‌تایانی برمی‌گزینند که آنها را چنان که باید خدا را دوست داشت دوست می‌دارند، ولی کسانی که ایمان آورده‌اند محبتشان به خداوند بیشتر است (نقطه‌ی اوج محبتشان خداست و هر چیز دیگری را در طول محبت به خدا دوست دارند). و اگر کسانی که ستم کرده‌اند آن هنگام که عذاب (آخرت) را مشاهده می‌کنند ببینند که قدرت و نیرو همه از آن خداست و خدا سخت‌کیفر است (به شدت پشیمان خواهند شد).

پس آنچه خدا داده بد نیست و از خدا بد صادر نمی‌شود، محبت حرام را نیز در ما نهادینه نکرده است، بلکه محبت به زینت و جمال را نهادینه کرده که تجلی خود اوست، و دنیا و متاعش را نیز زینت داده است و متذکر شده که اینها وسایل و ابزار هستند و شما باید ضمن استفاده‌ی ابزاری از متاع دنیا، متوجه زینت عقل، زینت فطرت، زینت وحی، زینت حیات اخروی و جمال حق باشید و نعمات را به حلال استفاده کنید تا مفید واقع شوند.

**سوال ۲۱:** فکر می‌کنم که احساساتی چون: کینه، حرص، کبر و مخصوصاً حسد دست خود آدم نیست، چه راه‌کاری دارد که از این خصیصه‌های درونی که رنج می‌دهد خلاص شوم. (کارشناسی/بزد) (۶ مرداد ۱۳۹۲)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

به چند نکته‌ی بسیار مهم توجه نمایید:

**الف -** بی‌تردید هر گونه کشش، گرایش، نیاز و حالات متفاوت روحی، روانی و جسمی را خداوند متعال خلق کرده و در وجود انسان نهادینه نموده است. لذا نه حُبّ (حسّ دوست داشتن و خوش آمدن) از بیرون اکتساب می‌شود و یا مثل ادبیات، ریاضی و جغرافیا تعلیم می‌گردد و نه بُغض (حسّ بد آمدن و منفور داشتن) اکتسابی است، بلکه همه ذاتی و فطری هستند.

**ب -** اما از این اصل غافل نشویم که از خداوند علیم و حکیم «بد» صادر نمی‌گردد و به جز خیر صادر نمی‌گردد که او خیر محض است. پس اگر به انسان حالت، احساس و قوت کبر، حرص، کینه و حسد داده است، همه‌ی آنها خوب و لازمه‌ی حیات تکاملی انسان می‌باشند.

اگر امیرالمؤمنین علی (علیه‌السلام) می‌فرماید: تکبر مقابل متکبر عبادت است، پس باید این حالت، حس و توان تکبر در انسان باشد - اگر انسان به رشد دیگران غبطه نخورد، تلاشی برای رشد و رقابت ندارد و غبطه نوع سالم حسد است - اگر انسان کینه‌ی دشمن خدا را به دل نداشته باشد که اولاً نمی‌تواند «اشدء علی الکفار» و «واغلظ علیهم» باشد و بالتبع نسبت به همه‌ی جنایات، ظلم‌ها، نسل‌کشی‌ها و تعدی‌ها بی‌تفاوت می‌گردد و ثانیاً همیشه تسلیم و توسری خور می‌شود. اگر انسان حرص نداشته باشد که نمی‌تواند نسبت به سعادت خود، خانواده، جامعه و همه‌ی مردم حریص باشد و این چنین تلاشگر و ایثارگر باشد، چنانچه فرمود پیامبر اکرم (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) نسبت به ایمان شما مردم «حریص» است.

«لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ» (التوبه، ۱۲۸)

ترجمه: قطعاً برای شما پیامبری از خودتان آمد که بر او دشوار است شما در رنج بیفتید به [هدایت] شما حریص و نسبت به مؤمنان دلسوز مهربان است.

**ج -** پس هر آنچه خدا داده حتماً خوب، خیر و مفید است، منتهی به انسان قدرتی داده است که از آن به «اختیار» یاد می‌شود. یعنی قدرت حاکمیت بر تمامی مملکت وجود و قوای آن را داده است و فرموده است از این قوا آن گونه که من به تو امر می‌کنم و راهنمایی می‌کنم استفاده کن، تا به رشد و کمال برسی. پس خطای بشر در استفاده‌ی غلط از قوای روحی، روانی و جسمی خود است. بشر هر کجا «من» را به جای خدا ِله و معبود گرفت، به خطا افتاد.

فرمود به شما بدن دادم که حیوانی و لازمه‌ی حیات دنیوی است، با تمامی نیازها، کشش‌ها و تمایلات حیوانی‌اش که از دو منبع «شهوة و غضب» ریشه می‌گیرند. همچنین روح هم داده‌ام که اصل وجود شماست و از «امر» خودم می‌باشد و دارای تمامی ویژگی‌ها، خصوصیات، نیازها و استعدادها ملکوتی است. بدن یک ابزار است برای روح و از بین می‌رود، اما «خود» شما باقی می‌ماند، پس بر مملکت وجود خود و قوای نفسانی (حیوانی) غلبه کنید و از آنها درست استفاده کنید، نه این که مغلوب آنها باشید. ماه رمضان تمرین همین امر مهم است.

**د -** راه غلبه و تحت کنترل گرفتن و استفاده‌ی صحیح از تمامی قوای نفسانی و روحانی نیز همان «تقوا» است که از ایمان سرچشمه می‌گیرد. وقتی انسان نسبت به حقایق عالم هستی کسب معرفت کرد، خداشناس و خداخواه شد، آخرت را هدف گرفت و تحت تعالیم الهی در صراط مستقیم قرار گرفت، تمامی این قوا و احساساتش، ابزار مفید او خواهند شد و همه خدایی می‌شود. برای خدا دوست می‌دارد، برای خدا دشمن می‌دارد، برای خدا ترحم می‌کند، برای خدا غضب می‌نماید، برای خدا تکبر دارد، برای خدا ایمان به الله و برای خدا کفر به طواغیت دارد ... و اینها همه عین عبادت است.

اگر در انسان قوا و حس «طغیان» نباشد که نمی‌تواند «فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنِ بِاللَّهِ» شود و اگر حالت کفر نداشته باشد که نمی‌تواند ِله‌ها و معبودها و رب‌های کاذب درونی و بیرونی را تکفیر نماید، پس خدا همه‌ی این حالات و قوا را داده است، منتهی برخی، آنها را برعکس و علیه خود خدا و خودشان استفاده می‌کنند و موجبات هلاکت خود و جامعه را فراهم می‌آورند.

**جدید:**

(نکته‌ها-به قلم شما): [سفر به غرب-مجموعه مباحثات با برادران اهل سنت/\(۳\)آلمان-«با تحقیق شیعه شدم»](#)



**سوال ۲۲:** مستندات تاریخی تصریح دارد که حضرت علی (ع) در شب نوزدهم، افطار منزل دخترش بود و این مراسم شب قدر را نداشتند؟ پاسخ چیست؟ (۸ مرداد ۱۳۹۲)

در متن سؤال آمده: نویسنده این وبلاگ که خودش شخص مؤمنی است نوشته: حضرت آن شب میهمان بود و به مسجد نرفته بود و بعد مکرر به آسمان نگاه می کرد و بعد هم برای نماز به مسجد رفتند که ضربت خوردند، پس این اداها و اطوارهای خودساخته به نام مراسم شب قدر وجود نداشت و به مجسد محل نرفت و تا صبح بست بنشیند ... پس حقیقت عبودیت چیست و انسان چگونه احیا می شود؟

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

مگر این نوع قلمزدن و اظهارنظرها، خودش از مصادیق ادا و اطوارهای من درآوردی نیست؟!

گاهی انسان حرفی می زند و یا چیزی می نویسد تا بگوید «بله، من هم هستم» که این خود هوای نفس است که کاملاً در نقطه‌ی مقابل عبودیت قرار دارد و کاملاً ادا و اطوار است؛ گاهی نیز انسان حرفی دارد، دردی و دغدغه‌ای دارد، اما نمی داند چگونه بیان نماید و یا به دلایل دیگر که از جمله شاکله‌ی وجودی است، نمی تواند درست و یا دست کم بی زهر بیان نماید. اما باید دقت داشته باشد که از مهمترین شاخصه‌های عبودیت و محک‌های عقل این است که انسان در جایی که نمی داند و علم ندارد، حرف نزند، سکوت کند و کسب علم بنماید، نه این که تا چیزی به ذهنش خطور کرد، سریع آن را در عموم انتشار دهد و برای عده‌ی زیادی ایجاد تشکیک و شبهه نماید. لذا فرمود در موضوعی که علم ندارید وارد نشوید که مسئول خواهید شد:

«وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا» (الإسراء، ۳۶)

ترجمه: و چیزی را که بدان علم نداری پیروی مکن، همانا گوش و چشم و قلب، همه‌ی آنها مورد سؤال واقع خواهند شد.

پس اگر کسی (هر کس به حد خود)، معنای قدر و لیلۃ‌القدر را درک ننمود، حضرت علی (علیه‌السلام) را نشناخت، از سند روایی عبادات شب قدر بی خبر بود، قدرت تجزیه و تحلیل درست و جامعی نیز نداشت و...، دلیل نمی شود که عبادات مردم را «ادا و اطوار من درآوردی» بخواند. باید به این نویسنده‌ی محترم که می فرماید الحمدلله از مؤمنین نیز هست گفت: حُب، شما دوست نداری، شب را بیدار نمان، افطار به منزل اقربا برو و تا صبح نیز ستارگان آسمان را بشمار، اما حق نداری که بدون علم وارد شوی و چگونگی شکل عبادات مردم را - که حتی اگر مأثوره نباشد، ولی کار خوبی است، زیر سایه‌ی قرآن به معصومین<sup>(ع)</sup> توسل می کنند - را ادا و اطوار بخوانی!

**الف -** این قرآنی که ما پیش رو داریم، یا در دست می گیریم و تلاوت می کنیم، یا بالای سر می گذاریم و در سایه‌ی آن در محضر خدای تعالی به عبادت می ایستیم، ظاهر قرآن کریم است، ولی امیرالمؤمنین (علیه‌السلام)، خودش باطن قرآن کریم و روح آن است. قرآن شرح و بیان و تفسیر انسان کامل است و لیلۃ‌القدر نیز حقیقت محمدیه (صلوات الله علیه وآله) است که در امام علی و سایر ائمه علیهم‌السلام تجلی دارد (کلهم نور واحد).

**ب -** حضرت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام)، افطار را در منزل دخترش بود نه این که تمام شب و احیاء آن شب را و کسی هم نگفته که درست وقت اذان صبح راهی مسجد شدند. مضافاً بر این که اگر به آسمان نگاه می کردند، منتظر نزول ملائک بودند و شب نوزدهم، شب ضربت خوردن و «فزت و رب الکعبه» ی ایشان نیز بود، نه این که هر شب به جای تحجد و عبادت، فقط در حیات منزل خود یا دخترشان می نشستند و به آسمان نگاه می کردند. حضرت علی (علیه‌السلام) مرد «احیا» بودند، همه شب ایشان احیا بود، به نور الهی زنده بودند و به اذن الهی دل‌های مرده را زنده می کردند و می کنند.

**ج -** «تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِّنْ كُلِّ أَمْرٍ» برای حضرت علی (علیه‌السلام) واقع می شد و ملائک مقدرات تمامی عالم هستی را نزد ایشان (و اکنون امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)) می آوردند که اسم الله،

عین الله، یدالله، ولی الله، خلیفه الله و حجت الله بود، پس نگاه ایشان به آسمان و آنچه در آسمان می دیدند، آن هم در شب ضربت، بسیار متفاوت بود با این چند ستاره ای که بنده و شما و نویسندگان محترم می بینیم.

**ج -** ما نیز مکلف نشدیم که از اذان مغرب تا اذان صبح در مسجد حضور داشته باشیم و قرآن را بر سر بگذاریم و مکرر «بک یا الله، بمحمد، بعلی و ...» بگوییم. همه ی این مراسم با حذف حواشی آن، ۵ تا ۱۰ دقیقه بیشتر طول نمی کشد و البته واجب نیز نمی باشد، بلکه از عبادات مأثوره در این شب های عزیز است. و از عبادت های دیگر که برای همیشه و از جمله این شب های عزیز توصیه شده است، تفکر، مطالعه، شناخت، کسب معرفت، توبه و دعا است. بسیاری از علما و مشاهیر در این شب را به مطالعه یا تقریر و تألیف معارف دینی می پرداختند.

**د -** متأسفانه نویسندگان تنها بین بیان یک حادثه ی تاریخی که در شبی خاص رخ داده با عظمت آن شب، موضوعیت آن، ضرورت احیای این شب و احیای خود در این شب، آداب و رسوم و عبادات وارده از اهل عصمت (علیهم السلام) و ... خلط مبحث نموده است، با این معارف، معانی و حقایق نیز بسیار سطحی، خشک و بی روح برخورد کرده است! و البته به آموزه های امامان (علیهم السلام) برای احیای این شب که یکی از آنان حضور در خانه ی خدا، عبادت دسته جمعی، شب زنده داری، تلاوت قرآن کریم و مراسم قرآن به سر گرفتن است، توجهی ننموده است.

شاید ایشان نمی دانند که پیامبر اکرم (صلوات الله علیه و آله)، نه تنها شب قدر، بلکه عین ده شب آخر ماه مبارک رمضان، بستر خود را جمع می کردند و در مسجد معتکف می شدند و احیا نگه می داشتند؟! شاید این فرمایش حضرت را نخوانده اند که فرمود: حضرت فاطمه (علیها السلام) از یک روز قبل برای احیای شب قدر آماده می شد و نمی گذاشت اهل خانه در آن شب به خواب روند [و لابد نمی فرمودند که دسته جمعی در حیاط بنشینیم و به آسمان نگاه کنیم]، شاید نمی دانند که یکی از عبادات امشب، همان نگاه به ماه در آسمان است (البته نگاه متفکرانه به آیات الهی) و در این امر نیز حکمت های بسیاری وجود دارد که در قرآن کریم به آنها تصریح شده است ...

**سوال ۲۲:** برخی از دوستانی که ایمان‌شان ضعیف است و یا ترک نماز و واجبات دارند، بهانه می‌آورند که چرا در کشورهای اروپایی و امریکا که ایمانی ندارند، انسانیت و رعایت حقوق بیشتر است؟ لطفاً جهت پاسخ به آنان کمک نمایید. (لیسانس/تبریز) (۹ مرداد ۱۳۹۲)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

اصل این گمان درباره‌ی آنها غلط است. این همان غرب‌زدگی است؛ و البته بر اساس گمان و صورت مسئله‌ی غلط، استدلال غلط نیز می‌نمایند!

چه کسی گفته که انسانیت، اخلاق و رعایت حقوق در امریکا یا کشورهای اروپایی بیشتر از جوامع اسلامی است؟! خودشان چنین ادعایی دارند و دلیلی بر آن اقامه کرده‌اند، یا آمار و ارقام رسمی قتل، تجاوز، سرقت، اعتیاد، بچه‌دزدی و ... چنین گمانی را تقویت کرده و به اثبات رسانده است؟

در یک تظاهرات کوچک در لندن یا نیویورک، ابتدا عده‌ای به فروشگاه‌ها و سوپرمارکت‌ها حمله می‌کنند و همه چیز را به سرقت می‌برند، در کشورهای اسلامی هر روز آشوب و غوغایی است که آنها به راه انداخته‌اند، ولی چنین اتفاق‌هایی رخ نمی‌دهد و یا به ندرت اتفاق می‌افتد. اگر یک لحظه حکومت پلیسی در امریکا و اروپا کم‌رنگ شود، آن وقت معلوم می‌شود که بی‌ایمانی چه امنیتی برای آنان به ارمغان آورده است. مردم حتی در کلیساها نیز در امان نیستند.

طبق آمار رسمی، دخترهای نوجوان و جوان انگلیسی، الکی‌ترین و بالتبع مجرم‌ترین قشر اروپایی‌ها هستند ([لینک خبر - ۱](#)) - طبق آمار رسمی از هر سه زن نظامی در امریکا، یک زن مورد تجاوز مقامات بالاتر از خود قرار می‌گیرد ([لینک خبر - ۲](#)) - طبق آمار رسمی در امریکا از هر ۶ زن آمریکایی، یک نفر در طول زندگی خود مورد تجاوز قرار می‌گیرد و ۹۳٪ از قربانیان را نوجوانان تشکیل می‌دهند و خوفناک‌تر و رقت‌بارتر آن که از این تعداد، ۳۴.۲٪ توسط اعضای خانواده، ۵۸.۷٪ توسط سایر آشنایان (فامیل‌ها و دوستان خانوادگی) و فقط ۷٪ توسط افراد غریبه مورد تجاوز قرار گرفته‌اند. ([لینک خبر - ۳](#)) - طبق آمار رسمی آلمان، متوسط تجاوز به کودکان روزانه ۱۱ مورد می‌باشد که سالیانه ۵٪ به آن اضافه می‌شود و خانم مرکل در پارلمان افزایش تجاوز و قتل کودکان را بزرگ‌ترین معضل آلمان قلمداد کرد ([لینک خبر - ۴](#)). آمار رسمی خیانت همسران به یکدیگر در کشور مرفهی چون آلمان نزدیک به ۳۰٪ رسیده است. ([لینک خبر - ۵](#)) ... و اینها فقط گوشه‌ای از بیان یک ناهنجاری (جنسی) است و اگر به قتل، سرقت، کلاهبرداری، ایجاد رعب و وحشت، تجاوز یا حتی ترور در مدرسه، بیمارستان، آموزشگاه، ورزشگاه ... یا رفتارهای خشونت‌آمیز توسط پلیس با مردم عادی و ... برسد که وضعیت بسیار وحشتناک‌تر است. کدام انسانیت و کدام اخلاق و کدام رعایت حقوق؟!

این همه اختلاف، جنگ، ترور، تحریم‌های اقتصادی، تحمیل فقر و بیچارگی، بچه‌کشی، آدم‌ربایی، نسل‌کشی، تجاوز به حقوق افراد و جوامع در سرتاسر دنیا، چه عامل و سببی به جز همان امریکایی‌ها و اروپایی‌های بی‌دین و ایمان و به ظاهر شیک و متمدن دارد؟! آری، اگر به ظاهر بنگریم، گویا اهل فهم، شعور و منطق هستند، متمدن و اهل حقوق بشر هستند، اهل دموکراسی و گفتمان هستند، اما اگر نگاه عمیق‌تر و بصیرتری داشته باشیم، به وضوح می‌بینیم که مثل حیوان و بلکه بدتر از آن رفتار می‌کنند:

«أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا» (الفرقان، ۴۴)

ترجمه: آیا گمان می‌کنی که بیشترشان می‌شنوند یا می‌اندیشند؟ آنان جز مانند ستوران نیستند، بلکه گمراه‌ترند.

اگر رانندگی یا رسیدگی در بیمارستان (مطرح شده در سؤال) در آن دیار بهتر است، ربطی به بی‌ایمانی‌شان ندارد. بخشی از آن به امکانات مربوط می‌شود. به کار و تلاش و سعی مربوط می‌شود، به ایجاد نظم مربوط می‌شود و بخشی دیگر به تشخیص برخی از منافع، و حفظ این شرایط نیز فقط در سایه‌ی حکومت پلیسی است، نه بی‌ایمانی.

مگر اسلام به ما فرموده که سعی نکنید و بی ایمانی به آنها تعلیم داده که سعی و تلاش بکنید؟! اکثر امکانات آنان نیز از ظلم به دیگران حاصل شده است. چند قرن استعمار جهان، قتل و جنایت و چپاول، امکاناتی را ایجاد کرده است. اگر دزدی به خانه‌ای آمد و همه‌ی اموالشان را به سرقت برد و در خانه‌ی خود چید، کسی از اهل آن خانه نباید بگوید: پس دزد آدم بهتری است، ببینید وضع زندگی او چگونه است و ما چگونه؟ خیر، باید بیدار و هوشیار بود و اجازه‌ی سرقت نداد. این دستور اسلام و رفتار آدم با ایمان است.

اگر ما در رانندگی دقت نداریم یا گاه حقوق یکدیگر را ضایع می‌کنیم، نه تنها معلول اسلام و ایمان نیست، بلکه درست به خاطر ضعف ایمان و اسلام ماست و اگر آنان در برخی امور منافع خود را شناخته و گاه رعایت می‌کنند نیز معلول بی‌ایمانی آنها نمی‌باشد که توجیهی برای بی‌ایمانی یا ترک نماز و ... قرار گیرد.

#### **جدید:**

یادداشت سردبیر: حقایق هستند. مهم و تأثیرگذار، چگونگی موضع‌گیری ما در قبال آنهاست.

www.x-shobhe.com

**سوال ۲۴:** اگر در انجام یک عمل خیر یک میزان صواب معینی باشد، به هنگام خیر کردن آن برای دیگران، آیا آن حد معین بین همگان تقسیم می‌شود، یا همه به طور کامل کسب فیض می‌کنند؟  
(مهندسی پتروشیمی/ماهشهر) (۱۲ مرداد ۱۳۹۲)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

«صواب» یعنی کار خوب، کار خیر؛ و «ثواب» یعنی پاداش کار خوب و نتیجه‌ی کار خیر.

نظر به این سؤالات پیرامون کار خیر (صواب) و پاداش آن (ثواب) بسیار است، توجه و تأمل به نکات ذیل می‌تواند راهگشا باشد:

**الف -** کار خوب (صواب) را می‌توان به هر هدفی انجام داد. از ریا برای مردم گرفته تا عبادت پروردگار عالم، اما نتیجه را باید از کارفرما انتظار داشت. نمی‌شود برای دیگری کار کرد و مزدش را از خدا مطالبه نمود. پس ثواب الهی، به فاعلی تعلق می‌گیرد که کار را برای خدا کرده باشد. لذا درباره‌ی آنان که کار خوب را برای غیر خدا انجام می‌دهند، فرمود: «حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ - اعمالشان تباہ و نابود می‌شود». چرا که به غیر خدا، هر چه باشد، دنیاست و دنیا نیز فانی است.

**ب -** در کار برای خدا، هیچ وقت با خدا چرتکه نیندازیم. او غنی، کریم، مٔان، فاضل و جواد است و با بندگانش چنین معامله‌ای نمی‌کند. لذا فرمود هم پاداش کارش را می‌دهم و هم از روی فضل به آن اضافه می‌کنم، بدون هیچ حساب و کتاب و اندازه‌ای:

«لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَيَزِيدَهُم مِّن فَضْلِهِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَن يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ» (النور، ۳۸)

ترجمه: تا خدا بهتر از آنچه انجام می‌دادند به ایشان جزا دهد و از فضل خود بر آنان بیفزاید و خدا [ست که] هر که را بخواهد بی‌حساب روزی می‌دهد.

**ج -** کار برای خدا چرتکه‌ای نیست، گاه صواب و ثواب یک صدقه‌ی کم، یا لبخندی کوتاه، یا شنیدن درد دلی مختصر و همدردی، از بخشش میلیون‌ها تومان بالاتر است. محک سنجش و میزان ارزش، به اخلاص برای خداست، لذا در سوره‌ی حج فرمود: توجه داشته باشید که گوشت و خون قربانی‌ها هرگز به خدا نمی‌رسد، لیکن پرهیزکاری و تقوای شما به حریم قدس او راه پیدا می‌کند.

وقتی می‌فرماید «... كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ ...» - همه چیز فانی است به جز وجه او ... (القصص، ۸۸)، یعنی او و آنچه برای او باشد، باقی است. پس کار کوچک برای او نیز کاری بزرگ و باقی است و آثار و برکات آن نیز همچنان زیاد شده و در نامه‌ی «باقیات الصالحات» درج می‌گردد، پس ثواب و پاداشش نیز قابل محاسبه نیست:

«وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِندَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ مَّرَدًّا» (مریم، ۷۶)

ترجمه: و خدا بر هدایت آنان که هدایت یافته‌اند خواهد افزود و نزد پروردگار تو پاداش و نتیجه‌ی کردارهای شایسته‌ای که باقی ماندنی‌اند بهتر است.

**د -** وقتی کسی کار خیری را برای خدا انجام می‌دهد و ثواب آن را برای والدین، ذوی‌الحقوق و دیگران (از دنیا رفته یا زنده) خیر می‌کند، خدای مٔان به همه‌ی آنان خیر و پاداش می‌رساند، نه این که یک حد معینی پاداش باشد و چون خیر کرده، آن را تقسیم کند و به خودش کم برسد. مضافاً بر این که «خیر کردن» خودش یک کار خیر بسیار بزرگی است که پاداشش به خیرکننده برمی‌گردد و این چنین «صواب» و «ثواب» مضاعف و مداوم می‌گردد.

**سوال ۲۵:** چرا ازدواج [چه دائم و چه موقت] اینقدر سخت شده است؟ نه خواستگاری و نه دختر مناسبی؟ جوان‌ها خیلی در فشار هستند. آیا اسلام دین راحتی نیست؟ (روانشناسی/تربیز) (۱۸ مرداد ۱۳۹۳)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

بدیهی است که نه در عالم ماده و نه در عالم معنا هیچ پدیده‌ای بدون علت حادث نمی‌گردد و ما باید ببینیم که ریشه‌های رشد یا هبوط، گشایش یا مشکل و معضل، هدایت یا اعوجاج ایجاد شده در رفتارهای شخصی و اجتماعی ما به خاطر رعایت احکام الهی در اسلام است و یا به خاطر کنار گذاشتن آن و فرهنگ التقاطی؟! به عنوان مثال به چند انحطاط فرهنگی و اعوجاج رفتاری که متأسفانه تا حدودی عمومیت نیز یافته است و سبب مشکلات ازدواج شده اشاره می‌گردد:

**الف -** فرمود: لقمه‌ی حلال بخورید و از لقمه‌ی [مادی و معنوی] حرام یا شبه‌ناک بپرهیزید که در تربیت و همه‌ی رفتارهای شما تأثیر سوء می‌گذارد. اما بسیاری به کم‌کاری، کم‌فروشی، گران‌فروشی، پارتی‌بازی، رانت‌خواری و بدتر از همه «رشوه» رو آوردند و حقوق یکدیگر و مردم را ضایع کردند! چند خانه و ساختمان می‌شناسید که بدون رشوه ساخته شده باشد؟ چقدر از ثبت نام در مدارس نیز با پارتی‌بازی است؟ مشاغل دولتی و غیردولتی نیز همین‌طور و ...؟

**ب -** فرمود: فرزندان خود را از همان کودکی با خدا آشنا کنید، با دین و احکام آشنا کنید و به حرام عادت ندهید و ...! ما چه کردیم؟ اگر بگویند دختر ۷ ساله را با قرآن، نماز و حجاب آشنا کنید، می‌گویند: ای بابا زود است و دلش می‌گیرد، اما او را با انواع رقص‌ها در مجالس آشنا می‌کنند و نمی‌گویند: روح و روانش می‌گیرد و سیاه می‌شود. بچه را از سه سالگی که فارسی هم بلد نیست، با انگلیسی، شنا و پیانو آشنا می‌کنند، اما تا نوجوانی نیز به نماز او توجهی ندارد.

**ج -** فرمود: فرزندان خود را در همان سنین نوجوانی که ابتدای شکوفایی غریزه‌ی جنسی آنهاست متأهل کنید؛ گفتند و! این که هنوز بچه است و این ظلم است. اما آشنایی او با سکس به گونه‌ی تحریک‌آمیز و حرام (عکس، فیلم، فضای مجازی و ...) را اقتضای طبیعی سن خواندند و استمناء یا اتخاذ دوست دختر و پسر (حتی در سنین راهنمایی و دبیرستان) را بدیهی شمردند.

**د -** فرمود: به ویژه دختران، زودتر شوهر کنند، چرا که زودتر آمادگی و میل دارند و باید نیازهای جسمی، روانی و روحی‌شان سرکوب نشود. گفتند تا ۱۸ سالگی که هنوز بچه است (هر چند چندین دوست پسر گرفته باشد و یا این که سالم و مؤمنه و عفیف باقی مانده باشد)، بعد گفتند دانشگاه مهم‌تر از ازدواج است. دختر کارشناسی را در ۲۴ سالگی گرفت، گفتند: ادامه‌ی تحصیل بهتر است و خلاصه به سن ۲۶ و ۲۸ و ۳۰ که رسید، ارشد یا دکترا را گرفت، اما دیگر خواستگار نداشت.

**ه -** فرمود: ازدواج را آسان بگیرید، والدین کمک کنند، ازدواج رابطه‌ی شیرین و سهل است. اما چه شد؟! فرمود: مهریه ضامن زندگی یا خرید و فروش و معامله نیست، بلکه هدیه‌ای برای همان «مهر و محبت» است، گفتند: خیر باید یک سرمایه باشد - فرمود: جهیزیه ملزومات اولیه و ساده‌ی زندگی است که دختر با خود به خانه‌ی جدیدش می‌آورد، گفتند: سرویس طلا و جواهر، سرویس خواب، سرویس آشپزخانه، سرویس حمام، سرویس اتاق میهمان، وسایل برقی و آن هم الزاماً خارجی، حتی تا چرخ گوشت و آب میوه‌گیری و آن هم از یک برند معروف خارجی [اگرچه عمراً کسی در خانه‌اش چرخ گوشت نمی‌کند] و ... .

**و -** فرمود: جوان (به ویژه شوهر)، همین قدر که مورد پسند ظاهری باشد، سالم باشد، به نسبت خود مؤمن باشد، خانواده‌ی خوب داشته باشد، اخلاق داشته باشد و ... کافیه است. گفتند: خیر؛ بلکه باید خانه داشته باشد، خودرو داشته باشد، شغل ثابت و آن هم پر درآمد داشته باشد، تیپ امروزی داشته باشد، اهل صفاسیتی داخلی و خارجی باشد ...؛ اسم مؤمن را دگم گذاشتند و گفتند مبادا دگم و متعصب و امّال باشد؟!

**ز -** فرمود: دختران مثل اعراب جاهلیت خود را در انظار عمومی آرایش نکنند و جاذبه‌های جنسی خود را به رایگان در بازار نگاه‌های شهوت‌آلود عرضه نکنند، حجاب را رعایت کنند که برای خوب بودن، خوب شناخته

شدن و امنیت روحی، روانی، جسمی، فردی و اجتماعی خودشان بهتر است. اما متأسفانه وضعیت این است که می‌بینیم!

دختر یا زن جوان در گرمای بالای ۴۰ درجه، در ساعت میانی روز، برای خرید سیب‌زمینی و پیاز یا رفتن به تحصیل یا کمی گردش و تفریح در پارک و ... در آمده، اما چنان رُژ و ریمل زده و چنان لباس تنگ و بدن نما پوشیده که گویی شب زفاف است و به حجله‌ی شوهرش می‌رود! و هیچ دقت نمی‌کند آن مدلی که در شو دیده بود، در شو یا روی پیست و آن برای یک هنرپیشه یا رقاص بود، نه مردم عادی در صف اتوبوس. محال است یک چنین آرایش‌هایی که اینجا عمومی شده است را در خیابان‌های پاریس یا لندن، ببینید.

هنر پسر جوان این شده که شلوار تنگ و فاق کوتاه بپوشد و پشت خود را با شورتی کش‌دار و مارک‌دار به نمایش دل به هم زن عموم بگذارد و تا کسی رد شد، حتماً به بهانه‌ای تا کمر خم نیز بگردد... - بدیهی است که حتی خود این جوانان یکدیگر را برای ازدواج مناسب نخواهند دید.

**ح - فرمود:** مردان و زنان، چشم خود را از نگاه به نامحرم فرو بندند. اما نمایش خود از یک سو و نگاه شهوت‌آلود از سوی دیگر، به یک تفریح رایگان و آسان مبدل شده است و با توجه به رشد تکنولوژی، اوقات فراغت در منزل نیز به نگاه به فیلم و عکس مستهجن و تحریک خود می‌گذرد.

**ط - فرمود:** ازدواج موقت، یکی از بهترین راه‌های ارضای غرایز به شکل سالم و طبیعی و مشروع است که ضامن ایمان، اخلاق، حقوق طرفین، نظم اجتماعی و امنیت فردی و اجتماعی است، بسیار ساده است و حتی عاقد و شاهد هم نمی‌خواهد. اما چنان ضد تبلیغی در اذهان عمومی راه انداختند که رابطه‌ی نامشروع و زنا را «معروف» و نمود روشن‌فکری، آزادی جنسی و ... شمردند و ازدواج موقت را «منکر» و حتی خطرناک القا کردند.

#### ملاحظه:

این فشاری که نوجوان، جوان و اقشار مختلف سنی احساس و درک می‌کنند، فقط فشار شهوت زودگذر است، در حالی که اگر توجه کنند، شدت و عواقب سوء و فشار تعطیل عقل سلیم، قلب نورانی و مؤمن، فکر باز و با بصیرت و ... در زندگی مردم به مراتب بیشتر است که بی‌توجهی به آنها بسیار زود تأثیرات خود را نشان می‌دهد.

پس معضلات ایجاد شده، از فرهنگ التقاطی، رفتارهای ناهنجار فردی و اجتماعی و تقلیدهای کورکورانه است، نه از اسلام عزیز که احکامش را خداوند علیم، حکیم، خالق و رازق ابلاغ نموده است و بازگشت نیز به سوی اوست.

#### جدید:

گفتگو با مدیر ایکس - شبه: [۳۰۰ هزار بازدید در ماه مبارک رمضان، از پر استقبال‌ترین مجالس بودیم.](#)

[www.iranpn.com](http://www.iranpn.com)

**سوال ۳۶:** نظام وظیفه در زمان رضا شاه وضع شد و آیاتی چون بهبانی نیز مخالف بودند. اما چرا در جمهوری اسلامی هنوز برقرار است و در کجای اسلام چنین اجازه‌ای داده شده است؟  
(کارشناسی عمران/تهران) (۱۸ مرداد ۱۳۹۲)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

ابداع‌کننده‌ی نظام وظیفه رضاشاه نبوده است، بلکه از وقتی بشر زندگی اجتماعی خود را شروع کرد، نظام وظیفه و سپاه سازماندهی شده‌ای برای دفاع یا حمله نیز تشکیل شده است، به ویژه در ایران که شاید اولین ابداع‌کننده‌ی نظام سازماندهی شده‌ای به نام ارتش می‌باشد.

ارتش، در تمامی جهان نیز وجود داشته و دارد و به رضاشاه ربطی ندارد. اگر برخی از آیات عظام نیز در آن زمان مخالفتی کردند، از یک سو با نظام وظیفه در خدمت طاغوت و اهداف غرب مخالفت کردند - چرا که مسلمان نباید سرباز و ارتش کفر باشد - و از سوی دیگر مخالفت آنان در آن زمان ربطی به امروز ندارد. مگر امروز مراجع نداریم. حالا چرا باید مراجع بیش از نیم قرن پیش را مراجع بدانیم (چون نظری موافق میل ما دادند) و مراجع امروز را مراجع ندانیم؟! اگر امروز نیز نظام وظیفه منافاتی با اسلام و احکام اسلامی داشته باشد، حتماً مورد مخالفت مراجع قرار می‌گیرد.

اگر کسی با نظام وظیفه و یا قوانین آن مخالف است و احیاناً انتقاداتی دارد که ممکن است برخی از آنها نیز درست باشد، یک بحث است، اما وصل کردن آن به رضاشاه، مراجع قدیم، اسلام و احکام اسلامی بحث دیگری است. به جرأت می‌توان مدعی شد که در هیچ نظام و مکتب و دینی، وجوب دفاع از دین، کشور، مردم و حقوق فردی و اجتماعی، به اندازه‌ی اسلام مطرح نشده است، تا آنجا که «جهاد» را چه به شکل «قتال» یعنی جنگ سرد باشد و چه جنگ نرم، بر همه واجب کرده است. تا آنجا که می‌فرماید:

«وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِيبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَأَخْرَبِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفِّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ» (الأنفال، ۶۰)

ترجمه: و هر چه در توان دارید از نیرو و اسب‌های آماده بسیج کنید تا با این [تدارکات] دشمن خدا و دشمن خودتان و [دشمنان] دیگری را جز ایشان که شما نمی‌شناسیدشان و خدا آنان را می‌شناسد بترسانید و هر چیزی در راه خدا خرج کنید، پاداشش به خود شما بازگردانیده می‌شود و بر شما ستم نخواهد رفت.

و تا آنجا که می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُورٌ» (الصف، ۴)

ترجمه: در حقیقت خدا دوست دارد کسانی را که در راه او صف در صف چنان که گویی بنایی ریخته شده از سربند (محکم و غیر قابل نفوذند) جهاد می‌کنند.

بدیهی است که تحقق این اهداف و احکام، جهاد در راه خدا، تجمیع تمامی قوای انسانی و ابزاری نظامی، ایجاد یک تشکل منسجم و محکم (بُنْيَانٌ مَرْصُورٌ)، در تشکیل ارتش و سپاه محقق می‌گردد و یک واجب عقلی، شرعی و منطقی است که اگر نباشد، فقط اهداف دشمنان محقق می‌شود و بلعیدن برایشان آسان می‌شود.



**سوال ۲۷:** دلم برای خودم تنگ شده است، قبل از ازدواج ایمانم قوی تر بود، الان حتی نمازم یک در میان شده است، نیاز به تقویت معنوی دارم. (مهندسی کامپیوتر/لاهیجان) (۲۴ مرداد ۱۳۹۲)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

اتفاقاً این «دلتنگی برای خود» بسیار خوب است و حاکی از آن است که نه تنها هنوز «نفس لوّامه» خاموش نگردیده و نمرده است، بلکه همچنان بیدار و فعال است.

**الف -** به غیر از انسان‌های کامل که دارای «نفس مطمئنّه» نیز می‌باشند، نوع بشر دارای نوعی نفس است که عبارتند از «نفس اماره» که امر به حیوانیت و بدی می‌کند و نیز «نفس لوّامه»، که نفس سرزنش‌گر است و بدی را نمی‌پذیرد، همان که آن را «وجدان» نیز می‌نامند.

این نفس (یا وجدان) به هیچ وجه زیر بار توجیّهات نمی‌رود، محکمه‌ای درونی است که به محض خطا، محکوم و سرزنش می‌کند و به همین دلیل به انسان حالت پشیمانی دست می‌دهد.

این نفس لوّامه، خطا نمی‌کند، مرعوب نمی‌شود، فریب نمی‌خورد، اما با بی‌توجهی‌ها کم سو شده و کم‌کم خاموش گردیده و می‌میرد. پس تا وقتی انسان از عملکرد ناصحیح خود ناراحت و پشیمان می‌شود، باید خوشحال و شاکر باشد که هنوز «نفس لوّامه» اش خاموش نشده و نمرده است.

**ب -** بدیهی است که انسان با «معبود و محبوب» اش تعریف می‌گردد، اگر إله، معبود و محبوبش «الله جلّ جلاله» بود و هدفش قرب، لقاء و وصال آن محبوب بود، می‌شود «انسان»، اما اگر او را فراموش کرد و به غیر او دل بست و دیگری را شریک و هدف قرار داد، خودش را هم فراموش می‌کند. کسی که تمام هدفش پول و اقتصاد است، خودش نیز ابزار تولید یا ماشین پول می‌شود، کسی که تمام هدفش سلطه، شهوت قدرت و شهوت جنسی است، یک حیوان تمام عیار می‌شود... و در واقع حقیقت خود را فراموش می‌کند. لذا فرمود:

«وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (الحشر، ۱۹)

ترجمه: و چون کسانی مباشید که خدا را فراموش کردند و او [نیز] آنان را دچار خودفراموشی کرد آنان همان نافرمانانند. (فاسق یعنی کسی که از پوسته‌ی حقیقی و مسیر و مجرای خود که بندگی است خارج شد، لذا نافرمانی می‌کند).

این همان معناست که در اصطلاحات غربی از آن به «الیناسیون» و الینه شدن (خودفراموشی - خوددگربینی) نیز یاد می‌شود.

پس کم شدن یاد و یا کلاً فراموش نمودن خدا [که یادش بیشتر در نماز محقق می‌شود و تجلی می‌یابد و به همین دلیل به حضرت موسی<sup>(ع)</sup> در کوه طور فرمود «اقم الصلوة لذكری - برای یاد من اقامه نماز کن»]، سبب خودفراموشی و غفلت از خود می‌گردد و اگر نفس لوّامه هنوز زنده و بیدار باشد، انسان دلش برای خود حقیقی‌اش تنگ می‌شود، به ویژه اگر قبلاً آن را دیده و تجربه کرده باشد.

**ج -** معنویت چیزی جز همان معرفت و یاد خداوند متعال که موجب توجه به آخرت و رعایت اوامر و نواهی او می‌گردد نیست. همان که از آن به ایمان و تقوا یاد می‌کنیم. پس هر چه این توجه بیشتر و عمیق‌تر باشد، معنویت نیز تشدید می‌گردد.

**د -** کم شدن ایمان یا توجه، به ازدواج یا اشتغال ربطی ندارد، مضافاً بر این که ازدواج سبب تحکیم بیشتر ایمان و تضمین از لغزش‌های بسیاری می‌گردد، بلکه ایمان از ابتدا آن گونه که باید به قلب رسوخ نکرده و متزلزل است؛ لذا با پیش‌آمدها یا گرفتاری‌ها و یا مشغله‌های متفاوت که از آنها به «امتحان» نیز یاد می‌شود، این ضعف و تزلزل پنهانی آشکار می‌شود.

جبران این کاستی‌ها نیز راه حل دارد. به عنوان مثال انسان به خود عادت دهد که به هر قیمتی شده و در هر کجا که هست و با هر شرایطی که وجود دارد، نمازش را اول وقت بخواند و نگذارد که شیطان او را بفریبد

که حالا وقت هست، حالا این کار واجب‌تر است، حالا که حضور قلب نیست و ... - دوم آن که انسان باید به فرموده‌ی اهل بیت (علیهم‌السلام)، همان طور که برای تأمین معاش، حضور با خانواده، تفریح و لذات حلال وقتی می‌گذارد، برای راز و نیاز با معبودش نیز اوقاتی را در طی شبانه روز تعیین کرده و تخصیص دهد. مثلاً بگوید برای هر نماز اول وقتی ده دقیقه و در نهایت نیز می‌خواهم نیم ساعت در صبح یا شب با خدای خودم خلوت کنم. قرآن بخوانم، نماز بخوانم، دعا بخوانم، حرف بزنم، راز و نیاز کنم، مشکلات مادی و معنوی‌ام را بگویم ... و در این فاصله چند بار سجده کند، آن وقت می‌بینید که این ارتباط برایش چه معنویتی می‌آورد. حتی اگر یک بار انجام شود، چه رسد به این که تداوم یابد.

### **جدید (و خواندنی):**

سفر به غرب - مجموعه مباحثات با برادران اهل سنت / (۴) آلمان - «نقش سیاسی یک لغت»

www.x-shobhe.com

**سوال ۲۸:** نمی‌دانم چرا این قدر از مرگ می‌ترسم و وا همه دارم؛ چه کنم؟ (فوق دیپلم/مشهد) (۳۶ مرداد ۱۳۹۲)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

در این سؤال سه مقوله مطرح است که عبارتند از: ترس، مرگ و ترس از مرگ.

**الف - ترس** به خودی خود خوب یا بد نیست؛ اگر ترس اصولی، منطقی و حقیقی باشد، نه تنها خوب است، بلکه لازم نیز هست و اگر منطقی نداشته باشد و یا کاذب باشد و یا به جا نباشد، بد است. پس در موضوع ترس از مرگ نیز باید دقت کنیم چرا می‌ترسیم؟ اگر این ترس منطقی درستی داشته باشد، ترسی خوب و لازم است که باید باشد و موجب تقوا می‌گردد و اگر ترسی بی‌منطق باشد، یک دغدغه و ناهنجاری روانی و ذهنی است که اثرش نیز تخریبی خواهد بود.

**ب - مرگ** نیز به خودی خود نه تنها بد نیست، بلکه خوب است. چرا که پایان مرحله‌ای از تکامل و آغاز مرحله‌ای دیگر است، چنانچه آدمی در عالم نطفه می‌میرد و در عالم رجم متولد می‌شود و در آن عالم می‌میرد و در عالم دنیا متولد می‌شود، در این عالم می‌میرد و در عالم برزخ متولد می‌شود و در آن عالم می‌میرد و در عالم قیامت متولد می‌گردد و از آن پس، دیگر مرگی نیست.

**ج - ترس** از مرگ، چه منطقی باشد و چه بی‌منطق، امری طبیعی است، چرا که «ترس» و متقابلاً «شوق»، ریشه در «محبت» و وابستگی دارد و هر کسی محبت‌ها و وابستگی‌هایی دارد. لذا هر کسی نگران دور شدن و جدا شدن از محبوب خود است و هر کسی مترصد وصال و لقای محبوب است. پس اگر محبت کسی متوجه دنیا و مظاهرش شد، از مرگ بدش می‌آید و بالتبع می‌ترسد، چرا که سبب فراق و جدایی او از محبوبش (دنیا و متاع دنیا) می‌گردد و اگر محبت کسی متوجه خداوند متعال بود، مرگ را دوست دارد، چون لازمه‌ی وصال است، اما از عملکرد خودش که شاید موجب فراق شود می‌ترسد.

### بیانی از قرآن در رابطه‌ی مرگ و محبت:

این یهودی‌ها از همان ابتدا «انحصارطلب» بودند و در زمان رسول اکرم (صلوات‌الله‌علیه‌وآله)، شایع کردند که خیر دعوت او به حق نیست، بلکه خدا فقط ما را دوست دارد و فقط ما هستیم که خدا را دوست داریم. یعنی اصل همه‌ی دعوت‌ها و ... همان «محبت» است که آن هم مخصوص ماست.

پاسخ این ادعا را محبوب خودش داد و آنها را به یک امتحانی دعوت کرد، چرا که هر ادعایی اثبات می‌خواهد، به ویژه ادعای معرفت، عشق و محبت. اما جالب است که به آنها نفرمود: اگر مرا دوست دارید، بروید نماز بخوانید، زکات دهید، جهاد کنید و ...، بلکه فرمود: اگر مرا دوست دارید، از خدا طلب و تمنای مرگ کنید:

«قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (الجمعة، ۶)

ترجمه: بگو ای کسانی که یهودی شده‌اید اگر پندارید که شما دوستان خدا هستید نه مردم دیگر، پس تمنای مرگ کنید، اگر راست می‌گویید (در ادعای خود صادق هستید).

خُب این امتحان یک منطقی روشنی دارد. «محبت همیشه مایل به لقای محبوب است»، کسی که شخص یا چیزی را دوست دارد، فراقش را تحمل ندارد و مشتاق دیدار آن است، خواه یک تکه لباس باشد، یا خانواده، یا اهل عصمت<sup>(ع)</sup> و یا خداوند متعال و لازمه‌ی وصال و لقای پروردگار عالم نیز «مرگ» و خروج از عالم دنی ماده و ورود به عوالم بالاتر و دیدن حقایق عالم هستی است.

اما در ادامه فرمود که شما هرگز چنین تمنایی نخواهید داشت، چرا که می‌دانید چه کردید و این دیدار چگونه دیداری خواهد بود:

«وَلَا يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ» (الجمعة، ۷)

ترجمه: و [لی] هرگز آن را به سبب آنچه از پیش به دست خویش کرده‌اند (چنین) آرزو (و نمنا) نخواهند کرد و خدا به [حال] ستمگران داناست.

و در آیهی بعد نیز تصریح می‌کند که چون خدا را دوست ندارید، چون عصیان کردید، چون خودتان می‌دانید که چه خبر است، از مرگ وحشت دارید و گریزانید، اما این مرگی که از او فرار می‌کنید، خودش به ملاقات شما خواهد آمد.

### اشتیاق به مرگ:

پس آنان که محب و محبوب حق تعالی هستند، نه تنها از مرگ هیچ واهمه‌ای ندارند، بلکه بدان مشتاق نیز هستند.

عذاب مرگ، عذاب فیزیکی نیست؛ چه بسا یک ضربه شخص را قطع نخاع کند و هیچ دردی نفهمد، اما عذاب مرگ از او دور نمی‌شود؛ چرا که عذاب روح است در جدا شدن از محبوب‌های دنیوی‌اش و از معشوق اصلی‌اش که همان بدن و نفس حیوانی اوست. اما محب خدا که چنین وابستگی و محبتی به دنیا ندارد، چنین عذابی هم ندارد و از آن واهمه هم ندارد. لذا می‌بینیم که اولیاء الله<sup>(ع)</sup> مرگ را زیبا و دوست‌داشتنی و دلربا توصیف می‌کنند. سیدالشهداء امام حسین<sup>(علیه‌السلام)</sup> فرمود: مرگ مانند گردن‌بندی است بر سینه‌ی دختر جوان، یعنی زینتی فزاینده‌ی زیبایی و دلربایی دارد. و وقتی از برادرزاده‌ی نوجوانش پرسید: مرگ را چگونه می‌بینی؟ او عرض کرد: شیرین‌تر از غسل.

البته مؤمنین و محبین الله جل جلاله نیز از عملکرد سوء و یا قصورها و تقصیرهای خود نگرانند، اما به رحمت واسعه‌ی معشوق ایمان دارند، لذا مرگ طلب و شهادت طلب می‌شوند و با اشتیاق به سوی او می‌روند و گذر دنیا را در کسب معرفت و محبت طی می‌کنند.

**د - چه کنیم** ما در ارتباط با ترس از مرگ نیز به همین معنا برمی‌گردد. اول باید ریشه‌یابی کنیم و آسیب‌شناسی کنیم که «چرا از مرگ می‌ترسیم؟» و آیا این ترس منطقی است، یا فقط نگران از دست دادن چیزهایی هستیم که از دست دادنی هستند و چه بخواهیم و چه نخواهیم، هر لحظه آنان را از دست می‌دهیم.

اگر در این واکاوی خود متوجه شدیم که معرفت و محبت ما به خداوند کریم و رحیم ضعیف است، به آخرت و معاد کم است، خُب باید آن را تقویت کنیم و اگر فهمیدیم که محبت ما به دنیا زیاد است، باید آن را تقلیل دهیم، بدانیم و باور کنیم که آنچه نزد خداست نیکو و باقیست.

محبوب‌ترین چیزی که در این عالم داریم، همین بدن ماست که هر لحظه فرسوده شده و از دست می‌رود و در آخر نیز مُردار و متعفن شده و می‌پوسد. پس نباید نگران دور شدن و از دست دادن تعلقات دنیوی گردیم و اساساً باید همه چیز را ابزار و واسطه دیده و به ابزار متعلق نگردیم.

فرمود این مؤمنین هر گاه مصیبتی به آنان اصابت می‌کند، یعنی تیری به دارایی‌هایشان می‌خورد، می‌گویند: ما که از اینها نیستیم که با از دست دادنشان از بین برویم، بلکه ما از خداییم و بازگشتان نیز به سوی اوست:

«الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (البقره، ۱۵۶)

ترجمه: [همان] کسانی که چون مصیبتی به آنان برسد می‌گویند: ما از آن خدا هستیم و به سوی او باز می‌گردیم.

وقتی مسلمان چنین شناخت، نگاه و تعلقی داشت، دیگر ترس غیرمنطقی از مرگ نخواهد داشت، چه رسد از چیزهای دیگر.

**سوال ۲۹:** یاران امام زمان (عج) چند دسته هستند. حال آیا امکان دارد فرد گناهکاری مثل من که ایشان را دوست دارم نیز سرباز حضرت شوم؟ (لیسانس ریاضی) (۲۸ مرداد ۱۳۹۳)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

بندگان خداوند رحمان و رحیم، اغلب کم و بیش گناهکارند و گناهان آنان نیز یا قصور است و یا تقصیر. لذا اگر هر کدام از ما به خود بنگریم و توجه کنیم، متوجه می‌شویم که حتی گناهان بسیاری را عالماً و عامداً مرتکب شده و می‌شویم.

اما حق تعالی همه‌ی این بندگان را دوست دارد و اگر دوست نمی‌داشت، اصلاً خلق نمی‌کرد و آنها را انسان - که بالقوه اشرف است - قرار نمی‌داد. لذا به رسول اعظمش (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) فرمود تا به تمامی بندگان گناهکارش، کسانی که در حق خودشان ظلم و اسراف کرده‌اند، یعنی حتی در معصیت نیز زیاده‌روی کرده‌اند بگوید:

«قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» (الزمر، ۵۳)

ترجمه: بگو: ای بندگان من - که بر خویشتن زیاده‌روی روا داشته‌اید - از رحمت خدا نومید مشوید؛ در حقیقت، خدا همه‌ی گناهان را می‌آمرزد، که او خود آمرزنده‌ی مهربان است.

خوب است که در آیه‌ی مبارکه‌ی مذکور، ابتدا به لفظ «عِبَادِيَ - بندگان من» که بسیار مهربانانه است توجه شود و سپس به «يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا - همه‌ی گناهان را می‌بخشد».

پیامبر اکرم (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) نیز مظهر اتم اسمای الهی است و فرستاده‌ی همان ربّ و به سوی بندگان اوست، لذا او نیز همین عشق و محبت را به همه‌ی بندگان و از جمله گناهکاران دارد، لذا فرمود:

«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» (الأنبياء، ۱۰۷)

ترجمه: و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم.

امام (علیه‌السلام) نیز انسان کامل، خلیفه‌الله، حجة‌الله، مظهر اتم اسمای الهی و منصوب همان خدای رحمان و رحیم و جانشین همان رسول رحمة‌للعالمین هستند، لذا در زیارات می‌خوانیم: «السلام علیک یا امام الرحمة».

پس ایشان همه‌ی بندگان خدا، به ویژه مسلمین و بالخصوص شیعیان و یاران خود را بسیار دوست دارند و به صورت دائم و مستمر مورد تفقد و مرحمت قرار می‌دهند، هر چند که بسیار گناهکار باشند. چنانچه خود ایشان می‌فرمایند:

«إِنَّا غَيْرُ مُهْمِلِينَ لِمُرَاعَاتِكُمْ، وَ لَا نَاسِينَ لِذِكْرِكُمْ، وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَنَزَلَتْ بِكُمْ اللَّأْوَاهُ، وَ اضْطَلَمَكُمُ الْأَعْدَاءُ. فَاتَّقُوا اللَّهَ حَلًّا حَلَالُهُ وَ ظَاهِرُونَا».

ترجمه: ما در رعایت حال شما کوتاهی نمی‌کنیم و یاد شما را از خاطر نبرده‌ایم، که اگر جز این بود گرفتاری‌ها به شما روی می‌آورد و دشمنان، شما را ریشه کن می‌کردند. از خدا بترسید و ما را پشتیبانی کنید.

پس هیچ جایی برای ناامیدی از رحمت و وسعتی خدا و نزدیک شدن به امام‌الرحمة و یاری و سربازی ایشان وجود ندارد، هر چند که فهمیده و نفهمیده، گناهان بسیاری مرتکب شده‌ایم. توبه را برای همین مرحمت نموده‌اند که با اولین خطا، ناامیدی انسان را هلاک ننماید.

### نکته:

منتهی باید دقت نمود که یاری و سربازی امام زمان (علیه‌السلام)، خیال و یا تصویری (مثل یک فیلم) برای آینده‌های بسیار دور نیست، بلکه واقعیتی است که هر لحظه باید انجام پذیرد و تداوم داشته باشد.

این چنین نیست که ما گمان کنیم، ظهور ناگهان مثل صاعقه می‌رسد و یک عده‌ای از مؤمنین به صورت منطقی و یک عده‌ای نیز شانسی سرباز ایشان می‌شوند. کسی که یاری و سربازی در زمان ظهور را طالب است، در زمان غیبت نیز خدمت می‌کند.

یکی از اصحاب به امام صادق (علیه‌السلام) عرض نمود: بسیار دوست داشتم بدانم اگر زمان ظهور بودم، چگونه بودم؟ یعنی مواضع نسبت به آن امام چگونه بود؟ امام (علیه‌السلام) فرمودند: «همان‌گونه که الآن هستی، خواهی بود». یعنی الآن هم خدا، پیامبر اکرم (ص)، قرآن، اسلام، قیامت و ... همه هست و در مقابل امام زمانت ایستاده‌ای، خُب هر گونه که الآن هستی، آن موقع نیز خواهی بود.

از این رو، باید از هم اکنون خود را سرباز بدانیم و با شناخت، علم، خودسازی، عمل صالح و جهاد [هر گونه تلاشی که در جهت حفظ اسلام و مسلمین در مقابل دشمنان باشد]، سرباز وی باشیم، و البته هر موقع که مرتکب گناه شدیم، سریعاً برگردیم. خدا پذیراست، پس امام و خلیفه‌ی او نیز پذیراست و مشتاق بازگشت ماست.

www.x-shobhe.com

**سوال ۲۰:** آیا شرّ (شرور) نسبی است یا مطلق؟ (ارشد مهندسی مکانیک/تهران) (۳ شهریور ۱۳۹۲)

### پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

نسبی یا مطلق بودن خیر و شرّ، امری است که از دیرباز مورد مناقشه‌ی دانشمندان قرار گرفته است، تا آنجا که مباحث مطروحه‌ی افلاطون و ارسطو در این خصوص، هنوز مورد تحلیل، بحث و مناقشه می‌باشد.

در گذشته این گونه مباحث فقط در حیطه‌ی عقلانیت (حکمت و فلسفه) مطرح می‌شد، اما امروزه حکومت و سیاست، بر حکمت و فلسفه نیز سایه انداخته است و مسئله‌ی نسبیت شرور به خاطر نسبت قائل شدن برای ارزش‌ها به صورت عمومی مطرح می‌شود؛ لذا به هیچ وجه نباید از نظر دور داشت که امروزه با توجه به گستره‌ی ارتباطات از یک سو و ضرورت توجیه فلسفی هر فعلی از سوی دیگر، مباحث حکمی یا به تعبیری فلسفی، در سیاست و حکومت نیز از جایگاه و کاربرد بسیار تعیین‌کننده‌ای برخوردار شده‌اند، لذا شاهدیم که نظریات غالب نظریه‌پردازان غربی، در راستای توجیه عملکردهای قدرت‌هاست؛ چنانچه در همین مسئله «خیر و شرّ»، قائل به نسبیت می‌شوند تا در نهایت نتیجه بگیرند، اگر تهاجمی، ظلمی، جنایتی، قتل عامی و کشتار و چپاولی صورت گرفته و می‌گیرد، دلیل نیست که «شرّ و بد» باشد، شرّ و بدی نسبی است و این سیاست و عمل، به نظر شما بد آمده است نه این که ذاتاً بد است؛ همچنین برای تحمیل یک فرهنگ واحد، القا می‌کنند که اساساً «خیر و شرّی» که ریشه در فرهنگ ادیان و فرهنگ‌های بومی و ملی دارد، اصالتی ندارد و همه اعتباری است. شما می‌گویید: زنا یا ربا و شرب خمر و قمار بد است، اما ما شرّ و بد مطلق نداریم، لذا ممکن است برای کسی یا ملتی خوب هم باشد...؛ اینها همه سوءاستفاده‌ی سیاسی و ابزاری از یک بحث حکمی، فلسفی و منطقی است و در نهایت نیز به تعطیل عقل و عقلانیت منجر می‌شود. لذا در نظریات به اصطلاح فلسفی پست مدرن مطرح می‌شود که نه تنها عقلانیت، مطلقیت و قطعیت نداریم، بلکه حتی «مفاهیم کلّی» نداریم.

حقیقه‌ی دیگر در خلط مبحث در طرح موضوع شرور در اعتباریات است. با مثال‌های مصداقی، مثل قتل در خیابان که جنایت محسوب شده و یا قتل در جنگ که ضروری است، نتیجه می‌گیرند که پس خیر و شرّ یا به تعبیر دیگری (ارزش‌ها) اعتباری هستند و موضوع را تعمیم می‌دهند که اگر گروهی یا جامعه‌ای زنا، لواط و قمار را شرّ و بد دانسته‌اند، این اعتبار آنهاست، ممکن است در جامعه‌ی دیگری خوب بدانند. پس آنجا بد و اینجا خوب قلمداد می‌گردد، نه این که فی نفسه بد یا خوب باشند.

در هر حال خیر و شرّ در دو بُعد «حکمی یا به تعبیری فلسفی» و «اعتبار» قابل بررسی هستند:

**الف -** مبحث خیر و شرّ در بُعد «حکمی یا به تعبیری فلسفی» به مبحث «وجود» برمی‌گردد. «وجود» یعنی کمال و از آن جهت که «کمال» است، خیر محض است، لذا در مقابلش «نقص» قرار می‌گیرد که همان کاستی در وجود است و الزاماً به این نقص، «شرّ» اطلاق نمی‌گردد. حتی ملائک نیز در مرتبه‌ای از وجود قرار دارند که در مقابل مرتبه‌ی بالاتر ناقص هستند، اما شرّ نیستند.

**ب -** از ترفندهای این بحث آوردن مثال‌ها و مصداق «خیر و شرّ در وجود» و نتیجه‌گیری در «خیر و شرّ در اعتباریات» است. مثلاً مثال می‌آورند که برای انسان بودن در خشکی و نفس کشیدن در هوا خیر است و فرو رفتن در آب برای او خفگی و شرّ است، اما برای ماهی برعکس است؛ و نتیجه می‌گیرند که پس «خیر و شرّ» نسبی است، حتی در اعتباریات، اخلاقیات، ارزش‌ها و ... .

در حالی که در اینجا بحث خیر و شرّ، با فایده و ضرر مخلوط شده است. «جوادی آملی: شرّ به لحاظ هدف است و ضرر به اعتبار راه ... پس خیر هدف است و باید آن را انتخاب کرد و هر چه برای این هدف سودمند است، نافع و هر چه برای رسیدن به این هدف مانع است، ضار نامیده می‌شود».

**ج -** در نتیجه این بحث [که در این مجال کوتاه زیاد نمی‌توانیم تفصیل دهیم]، مبرهن می‌گردد:

**ج/۱:** «خیر مطلق» داریم، به اعتبار وجود که کمال و خیر است. هستی محض، همان کمال محض است و کمال محض نیز خیر محض است که اگر نبود، هیچ تجلی و خلقتی نبود، که همان الله جل جلاله می‌باشد. حیات، علم، زیبایی و ... همه هستی، کمال و خیر محض هستند.

**ج/۲:** شرّ مطلق نیز داریم به اعتبار عدم کمال؛ که همان نیستی کمال و خیر است. مثل «جهل» که عدم علم است، یا ضعف که عدم قوت و قدرت است، یا فقر که عدم غنا است. به اینها امور عدمی گفته می‌شود.

**ج/۳:** خیر نسبی داریم، اما نه بدان معنا که خیر بالذاته نسبی است، بلکه در اعتباریات نسبت به امری «خیر» می‌شود و فایده می‌رساند و نسبت به امر دیگری (نه همان امر)، مانع از فایده شده و ضرر می‌رساند. مثل قتل که در اعدام جانی یا جنگ با ظالم و آدمکش، خیر و منفعت جامعه را به ارمغان می‌آورد، اما نسبت به شخص یا ملت مظلوم، شرّ است و قبح ذاتی دارد و ضرر و زیان به دنبال می‌آورد.

**ج/۴:** شرّ نسبی هم داریم. برخی از بدی‌ها عدمی نیستند، بلکه وجودی هستند که می‌توانند منشاء خیر و یا منشأ بدی، ضرر و ... گردند، مثل زلزله که از یک سو لازمه‌ی تغییر و تحولات زمین است، پس خیر است، و از یک سو می‌تواند خانمان برانداز باشد، پس از آن لحاظ شرّ و ضرر است و این دسته از بدی‌ها یا به تعبیری شرور، نسبی هستند.

**د -** پس در اعتباریات که در قالب اخلاقیات رخ می‌نماید و در چارچوب قوانین یا شریعت بیان می‌گردد، آنچه مانع از به وجود آمدن کمالات گردد، قبح ذاتی دارد، مثل جهل و ظلم. آنچه مانع از رسیدن به هدف که همان «خیر»، یعنی قرب الهی می‌باشد، قبح ذاتی دارد، مثل «کفر و شرک به الله جل جلاله». آنچه در جایی مفید فایده باشد و در جایی ضرر بیاورد، نسبی است، که خیر و شرّ این امور نیز با هدف عقلانی مشخص می‌گردد، مثل قتل.

WWW.X-SHOBHE.COM